



مقدمه

اعتقاد به آمدن مصلح کل در آخر الزمان، ریشه در دل تاریخ دارد و مخصوص به اسلام و تشیع نیست. کم و بیش، همه ادیان الهی، صرف نظر از نوع جهان بینی و اختلافاتی که در ویژگیهای منجی موعود دارند، نوید آمدن وی را داده اند و برای او، نشانه هایی یاد کرده اند.

کلیت این مسأله، آن قد روشن است که آیین های قدیمی: برهمنائی، بودایی و... انتظار ظهور منجی دارند و نشانه هایی را بر نزدیک بودن ظهور وی، در کتابهای خویش بیان کرده اند. با این حال، هیچ کدام از آیینها و مسلکها، تصویر روشنی از چگونگی قیام و آثار و نشانه های نزدیک شدن ظهور، ارائه نداده اند. (1)

در اسلام، ظهور مصلح بزرگ، در آخرالزمان و در شرایطی که بشر در آتش ظلم و فساد می سوزد، امری مسلم و اعتقاد به آن، از ضروریات دین، به شمار می رود.

در اسلام، بویژه تشیع، برخلاف ادیان و مذاهب دیگر، از ظهور مهدی موعود (علیه السلام) تفسیر روشنی ارائه شده و چگونگی قیام و رخدادهایی که به عنوان نشانه نزدیکی ظهور رخ خواهد داد. به شرح بیان شده است. اکنون این پرسش ها مطرح است:

آیا برای پیدایش این انقلاب بزرگ، که همه جهان را فرا می گیرد، نشانه ای وجود دارد؟

مردم از کجا و چگونه مهدی موعود را بشناسند و بر چه اساس و با چه وسیله ای مدعیان دروغین را از مهدی حقیقی بازشناسند؟ چه بسا افرادی به انگیزه های مادی و دست یافتن به حکومت و قدرت، به دروغ به چنین ادعایی دست زنند، چنانکه در طول دوره هزار و چند صدساله غیبت، بارها چنین مدعیانی پیدا شده اند.

از این گذشته مردمی که بی صبرانه در انتظار ظهور قائم (عج) و نجات بشر از ظلم و ستم، به سر می برند، وظیفه دارند خود را برای یاری آن حضرت، آماده سازند، از کجا بفهمند که زمان موعود نزدیک شده و هنگام ظهور فرا

رسیده است؟

آیا این انقلاب بزرگ، ناگهانی و بدون مقدمه خواهد بود، یا با حوادث و جریان‌هایی، کم کم زمینه آن فراهم می‌گردد، برای آن که مسلمانان پاسخ روشنی از این پرسش‌ها داشته باشند و مهدی موعود را به درستی بشناسند، لازم بود: خصوصیات وی، بستر زمانی ظهور، چگونگی قیام، مخالفان، یاران، رخدادهایی که پیش و یا در آستانه ظهور رخ می‌دهد، میزان ارتباط آنها، موضع‌گیری مردم در برابر آنها و... به درستی روشن گردد، تا مردم با بیداری و هوشیاری کامل، منتظر قیام مهدی (علیه السلام) بمانند و یاران و دشمنان وی را به خوبی بشناسند و فریب مدعیان دروغین را نخورند. (2)

براین اساس، ما در این نوشتار نگاهی داریم به نشانه‌های ظهور مهدی (علیه السلام) و بررسی میزان اعتبار و چگونگی تحقق آنها، ولی پیش از آن، یادآوری چند نکته را لازم می‌دانیم:

1. منظور از نشانه‌های ظهور

آن دسته از رخدادها، که براساس پیش‌بینی معصومان (علیه السلام) پیش و یا در آستانه ظهور حضرت مهدی (علیه السلام)، پدید خواهند آمد، نشانه‌های ظهورند. تحقق هر یک از این نشانه‌ها، نویدی از نزدیک‌تر شدن ظهور قائم (علیه السلام) است، به گونه‌ای که با تحقق مجموعه رخدادها، پیشگویی شده و به دنبال آخرین نشانه ظهور، حضرت مهدی (علیه السلام) قیام خواهد کرد.

پس پدیدار شدن یک و یا چند نشانه از مجموعه نشانه‌های ظهور، چیزی جز نزدیک‌تر شدن زمان ظهور را نمی‌رساند. البته بسیاری از حوادث و تحولاتی را که امامان (علیه السلام) وقوع آنها را در دوران غیبت کبری پیش‌بینی کرده‌اند، یا شماری از آنها را به عنوان نشانه ظهور معرفی کرده‌اند، به وقوع پیوسته‌اند.

مثلاً، در روایات، از اختلاف در میان امت اسلام (3)، انحراف بنی عباس و از هم گسستن حکومت آنان (4)، جنگ‌های صلیبی (5)، فتح قسطنطنیه به دست مسلمانان (6)، درآمدن پرچم‌های سیاه از ناحیه خراسان (7)، خروج مغربی در مصر و تشکیل دولت فاطمیان (8)، وارد شدن ترک‌ها در منطقه جزیره، واقع در بین‌النهرین و عراق امروزی (9)، وارد شدن رومیان در منطقه رمله و شام (10)، رها شدن کشورهای عرب از قید استعمار (11)، بالا آمدن آب دجله و سرازیر شدن آن به کوچه‌های کوفه (12)، بسته شدن پل بر روی دجله، بین بغداد و کرخ (13)، اختلاف بین شرق و غرب و جنگ و خون‌ریزی فراوان (14) بین آنان و... (15) خبر داده شده که ظاهراً همه، یا بسیاری از آنها تا به کنون، رخ داده‌اند. اما باید توجه داشت که:

اولاً معلوم نیست که مراد از این حوادث، همان حوادثی باشد که در روایات آمده است.

ثانیاً، پیش‌بینی چنین اموری، به معنای آن نیست که اینها نشانه حتمی ظهورند، بلکه همه و یا بسیاری از آنها، صرفاً، رخدادهایی هستند که امامان (علیه السلام) از وقوع آنها در آینده خبر داده‌اند.

ثالثاً، بر فرض، در روایات از برخی از اینها به عنوان نشانه ظهور یاد شده باشد، از کجا معلوم که منظور ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) باشد؟

2. منظور از قائم

پیش گویی های معصومان (علیه السلام) در مورد رخداد های دوران حکومت های بنی امیه و بنی عباس و چگونگی فروپاشی آنها و حرکت هایی که علیه آنها شکل می گیرد و... گرچه، گاه به عنوان نشانه های ظهور بیان شده، ولی الزاماً منظور از ظهور، ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) نیست، بلکه نشانه ظهور فرج و گشایش در کار شیعه و زندگی آنان است، چنانکه تعبیر (قائم) در همه جا، به معنای قیام حضرت مهدی (علیه السلام) نیست، بلکه در شرایط اختناق و دیکتاتوری خشن بنی امیه و بن عباس و چیرگی افرادی که از سر عناد با اولاد پیامبر (صلی الله علیه و آله)، از هیچ شکنجه ای کوتاهی نمی کردند، مجالی برای ائمه (علیه السلام) و شیعیان آنان نبود که به وظایف خویش، در جهت احیای اسلام و مسلمانان اقدام کنند. در این شرایط، ایجاد رخنه و اختلاف بین آنان و شکل گیری حرکت ها علیه آنها و در نتیجه ضعف، یا فروپاشی آنان، به منزله گشایشی بود که برای شیعیان پیش می آمد، تا برای مدتی، گرچه اندک آسوده شوند و از فشارها و زندان ها و تعقیب ها در امان بمانند. امامان (علیه السلام) نیز، این فرصت را می یافتند، تا به سازماندهی شیعیان و احیای فرهنگ و میراث اهل بیت بپردازند.

یادآوری: در دوران سیاه حاکمیت بنی امیه و بنی عباس، ده ها قیام و انقلاب کوچک و بزرگ توسط شیعیان و طرفداران اهل بیت و بیشتر علویان، علیه آنان، به وقوع پیوست که برخی از آنها، همچون قیام زید بن علی به گونه ای مورد تأیید امامان (علیه السلام) واقع شد.

از روایات استفاده می شود که تعبیر (قائمنا) بر برخی از این قیام ها و یا حرکت هایی که خود ائمه (علیه السلام) زمینه آن را فراهم می ساخته اند، اطلاق شده است و از پیش گویی این گونه حوادث، به عنوان (علامات فرج) یاد شده است. (16)

بر این اساس، منظور از (قائم) در بسیاری از این روایات، ظاهراً، مهدی موعود (علیه السلام) نیست، بلکه مراد قیام کننده بحق است.

ثقة الاسلام کلینی در کافی، بابی را گشوده با این عنوان: «أَنَّ الْأَئِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كُلُّهُمْ قَائِمُونَ بِأَمْرِ» (17) که بیانگر آن است که لفظ (قائم) مخصوص و منحصر به امام زمان (علیه السلام) نیست.

امام صادق (علیه السلام) در تفسیر آیه «يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» (18)، می فرماید: «إِمَامِهِمُ الَّذِي بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ وَ هُوَ قَائِمُ أَهْلِ زَمَانِهِ» (19)

پیشوای آنان که در پیشاپیش آنان حرکت می کند، و او قیام کننده اهل زمان خود است. یا می فرماید:

«كُلُّنَا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ، حَتَّى يَجِيءَ صَاحِبُ السَّيْفِ، فَإِذَا جَاءَ صَاحِبُ السَّيْفِ جَاءَ بِأَمْرِ غَيْرِ الَّذِي كَانَ.» (20)

همه ما، یکی پس از دیگری قیام کننده به حکم خداییم، تا وقتی که صاحب شمشیر بیاید. پس آن گاه که صاحب شمشیر آمد، با حکمی غیر از آنچه بوده، بیاید.

از تعبیرهای «هُوَ قَائِمٌ أَهْلٍ زَمَانِهِ»، «كُنَّا قَائِمٌ بِأَمْرِ اللَّهِ» و... در این روایات استفاده می شود که لفظ (قائم) لزوماً ویژه حضرت مهدی (علیه السلام) نیست و شامل هر قیام کننده ای می شود؛ هر کس که انقلاب کند و مردم را به قیام علیه ظلم و بیداد فرا خواند (قائم) است. (21)

از برخی روایات نیز استفاده می شود که بسیاری از امامان (علیه السلام) خود در صدد قیام بوده اند و به تدارک مقدمات حرکت و تهیه لوازم آن می پرداخته اند.

امام صادق (علیه السلام) به مؤمن طاق می فرماید:

«فَوَاللَّهِ لَقَدْ قَرَّبَ هَذَا الْأَمْرُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَأَدْعَتْهُ فَأَخَّرَهُ اللَّهُ.» (22)

به خدا سوگند! این امر (قیام) سه مرتبه نزدیک بود آغاز گردد و شما آن را تباه ساختید. پس خداوند آن را به تأخیر انداخت.

ظاهراً منظور از جمله (هذا الأمر) قیام علیه حاکمان بنی امیه و یا بنی عباس است که شرایط آن فراهم می شد، ولی سستی اصحاب و عدم رازداری آنان و یا بروز مشکلات دیگر، سبب به تأخیر افتادن آن شد.

یا امیرالمؤمنین (علیه السلام) در خطبه ای حوادث و وقایع دوران بنی امیه و بنی عباس را برمی شمارد و یاران خویش را از چیزهایی که پس از وی، تا هنگام ظهور قائم (علیه السلام) واقع می شوند، با خبر ساخت و آن گاه فرمود:

«إِذَا قَامَ الْقَائِمُ بِخُرَاسَانَ وَ غَلَبَ عَلَى أَرْضِ كُوفَانَ وَ مُلْتَانَ وَ جَاَزَ جَزِيرَةَ بَنِي كَاوَانَ وَ قَامَ مِنَّا قَائِمٌ بِجِيلَانَ وَ أَجَابَتْهُ الْأَبْرُ وَ الدَّيْلَمَانُ... ثُمَّ يَقُومُ الْقَائِمُ الْمَأْمُولُ...» (23).

هنگامی که قائم در خراسان قیام کند و بر سر زمین کوفه یا کرمان و ملتان (24) چیره شود و از منطقه جزیره بنی کاوان (25) نیز بگذرد و قیام کننده ای از ما در سرزمین گیلان قیام کند و ساکنان سرزمینهای (آبر) (26) و (دیلیم) دعوت وی را اجابت کنند... آن گاه قائم مورد امید و انتظار ما قیام خواهد کرد.

در این حدیث، چند بار کلمه (قائم) به کار رفته و روشن است که منظور از (قائم بخراسان) و (قائم بجیلان) مهدی موعود نیست، چه آن که برابر این روایت، پس از قیام اینها، قائم اصلی، حضرت مهدی (علیه السلام) ظهور می کند.

جالب این جاست که از قیام کننده در منطقه گیلان، که احتمال می رود اشاره به حرکت های علویان و شیعیان در آن منطقه باشد، به عنوان: (قام منا قائم) یاد شده است.

براین اساس، گروهی از عالمان شیعه، احتمال داده اند: چنگیزخان مغول که از منطقه خراسان بزرگ خروج کرد و بخش های زیادی از سرزمین های تحت سیطره خوارزمشاهیان و بنی عباس را به تصرف خویش درآورد (27) و نیز نواده وی، هلاکو خان، که در سال 656 ه.ق. بر مرکز خلافت عباسیان هجوم برد و خلیفه عباسی مستعصم را کشت، در بغداد قتل عام کرد و خلافت عباسیان را برای همیشه برانداخت (28)، همان فردی است که در روایت از قیام وی در خراسان خبر داده شده.

یا شاه اسماعیل صفوی را، که بنیانگذار سلسله صفویه است و در سال 908 ه.ق. حکومت را به دست گرفت و به ترویج مذهب شیعه پرداخت (قائم بجیلان) دانسته اند. (29)

به باور اینان، از آن جهت که شاه صفوی در آن شرایط سخت حاکمیت حاکمان متعصب سنی مذهب و در روزگار غربت تشیع، به حمایت از مذهب شیعه پرداخت و خود نیز از تبار علویان بود، به عنوان (قائم منا) ذکر شده است.

بنابراین بسیاری از حوادث که در روایات از وقوع آن خبر داده شده، به ویژه رخداد‌های دوران بنی امیه و بنی عباس، در حقیقت نشانه های (فرج) در کار شیعیان و قیام امامان (علیه السلام) و یا سرداران علوی و... است، نه ظهور حضرت مهدی (علیه السلام).

3. نشانه های برپایی قیامت

در منابع روایی، از برخی از نشانه های ظهور، به عنوان نشانه های برپایی قیامت و (اشترط الساعة) یاد شده است: خروج دجال، آشکار شدن خورشید در ناحیه مغرب، نزول عیسی (علیه السلام) از آسمان و... این، در روایات اهل سنت، بیشتر به چشم می خورد. (30)

به نظر می رسد روایاتی که نشانه های ظهور را و روایاتی که نشانه های برپایی قیامت را برمی شمارند، در هم آمیخته شده باشند و در برخی موارد جا به جایی پیش آمده باشد. پیامبر (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«السفیانی، والدجال، والدخان، والدابة، وطلوع الشمس من مغربها، ونزول عیسی، وخسف بالمشرق وخسف بالمغرب، ونار تخرج من قعر عدن تسوق الناس إلى المحشر.» (31)

ده چیز، پیش از برپایی قیامت، بناگیز رخ خواهد داد: خروج سفیانی و دجال، پیدا شدن دود و چهارپا، خروج قائم، طلوع خورشید از مغرب و فرود آمدن حضرت عیسی (علیه السلام) از آسمان و فرو رفتن {در زمین} در ناحیه مشرق و فرو رفتن در منطقه جزیره العرب و آتشی که از انتهای عدن بر می خیزد و مردمان را به سوی صحرای محشر می کشاند.

برابر این حدیث، خروج سفیانی و دجال و طلوع خورشید از مغرب و فرود آمدن مسیح (علیه السلام) از آسمان و... از نشانه های قیامت است و حال آن که در روایات دیگر، آنها به روشنی از نشانه های ظهور معرفی شده اند. البته نشانه هایی، همچون خروج دجال و سفیانی، بیشتر در منابع عامه به عنوان علامت قیامت و در منابع شیعه، به عنوان علامت ظهور قائم آمده است.

روشن است که مشروط کردن بر پایی قیامت به پدیدار شدن این حوادث و قراردادن نشانه ظهور از نشانه های برپایی قیامت، به مقصود ما ضرری نمی زند؛ زیرا همه این رخدادها، که از وقوع آنها خبر داده شده، چه به عنوان نشانه های ظهور و چه به عنوان نشانه های قیامت، پیش از برپایی قیامت، هر چند با فاصله زیاد، واقع خواهند شد. با این حساب، آنچه در طول دوره غیبت کبری، واقع شود، به طور طبیعی، پیش از برپایی قیامت، واقع شده و در نتیجه، از نشانه های قیامت است. (32)

براین اساس، همه نشانه های ظهور، به گونه ای، نشانه های قیامت هم هستند، ولی همه نشانه های قیامت نشانه های ظهور نمی توانند باشند؛ زیرا ممکن است، برخی از آنها پس از ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) واقع شوند.

برخی برای بازشناسی نشانه های ظهور از نشانه های قیامت، با استناد به این که دوره غیبت، روزگار سختی و محنت است و پس از ظهور، برابر روایات قطعی، جهان پر از عدل و داد می شود و دوران رفاه و امنیت و عدالت

فرا می رسد و تا بر پایی قیامت، ادامه می یابد، قاعده ایی بیان کرده اند:

(قاعده کلی آن است که حوادث مربوط به دوران فتنه و انحراف ناشی از امتحان الهی و خالص ساختن مردم و پیامدهای آن، مقدم بر ظهور است. بر این اساس، هر روایتی که نشاندهنده روزگار خوبی و عدالت و تأمین رفاه و آسایش باشد، مربوط به دوران پس از ظهور و نشانه برپایی قیامت است و از نشانه های نزدیک شدن ظهور قائم (علیه السلام)، نمی تواند باشد.) (33)

از این روی برابر این قاعده، بسیاری از رخدادها و نشانه ها که در منابع روایی، به ویژه منابع روایی اهل سنت و در کتاب های (ملاحم و فتن)، تحت عنوان: (اشراف الساعة) بیان شده (34) و حاکی از وقوع جنگ ها، آشفتگی ها، نابسامانی ها و در هم ریخته شدن است، می باید پیش از ظهور مهدی (علیه السلام) واقع شوند: زیرا آنها پیش از این که علامت قیامت باشند، علامت ظهورند.

4. احتمال جعل و تحریف

حدیث های فراوانی در مورد نشانه های ظهور، در منابع روایی وجود دارد. اسناد این روایات، بیشتر ضعیف و غیرقابل اعتمادند. از نظر دلالت نیز، هماهنگی و انسجام لازم را ندارند و پاره ای از آنها مصحف و مغلوط هستند. به نظر می رسد، اهمیت بسیار مسأله مهدویت از یک سو، و علاقه مندی شدید مسلمانان به آگاهی از چگونگی رخدادهای آینده و پدیدار شدن نشانه های ظهور مهدی (علیه السلام)، از سوی دیگر، سبب شده که دشمنان و بدخواهان، بویژه حاکمان ستم، وسوسه شوند که در جهت برآوردن منافع سیاسی خویش، تغییرهایی را در روایات به وجود آورند. به ویژه وجود این واقعیت که اساساً افراد عادی و معمولی، در برابر اموری که دور از حیطه قدرت آنان و به مظاهر غیبی و مربوط به سرنوشت آنان است، هر چند ساختگی و دروغ هم باشند، جرأت و جسارت تفکر و مخالفت با آن را ندارند و جز تسلیم در برابر اموری که به شکلی بر آنان مجهول است، راهی برای خود نمی بینند. (35) برخی نیز برای موجه جلوه دادن کار خویش و این که فعالیت ها و ادعاهای آنان پیش بینی شده، دست به جعل و تحریف زده اند. مثلاً در تاریخ به افرادی بر می خوریم که به همین انگیزه، خود را سفیانی معرفی کرده اند، چنانکه علی بن عبدالله بن خالد، در سال 159 ه.ق. ادعا کرد که همان سفیانی موعود، اوست (36) و در سال 294 ه.ق. نیز فرد دیگری مدعی شد که سفیانی است (37) و هر یک، برای درست جلوه دادن ادعای خویش، دست به شورشهایی نیز زده اند.

از این روی، گروهی از اهل نظر، روایات سفیانی را که از نشانه های ظهور است، مجعول دست خالد بن یزید دانسته و گفته اند: چون وی، می خواست زمینه را برای حکومت فرزندش فراهم کند و حکومت را که به چنگ مروانیان افتاده بود، دوباره به خاندان معاویه بازگرداند، دست به جعل چنین روایاتی زد. خالد بن یزید، از این که می دید به آسانی پیش از وی، خلافت به دست بنی مروان افتاده است، سخت آزرده خاطر بود، از این روی ادعای سفیانی بودن فردی از تیره خویش را راهی به سوی دستیابی مجدد به قدرت و نیز موجب تسلی دل خویش و روحیه دادن به بنی سفیان می دانست. او، تصور می کرد که مردم، چون خروج سفیانی را از نشانه های ظهور و امری حتمی الوقوع، می دانند، ناگزیر در

برابر ادعای چنین امری، تسلیم می گردند.

در منابع عامه، روایتی است که می گوید:

(سفیانی، از فرزندان خالد بن یزید است.) (38)

به احتمال زیاد، این روایت، توسط خود وی جعل شده، تا مستمسکی برای طرح ادعای نوه اش، علی بن عبدالله، باشد.

ابوالفرج اصفهانی، تصریح می کند: خالد بن یزید، مردی عالم و شاعر بوده و در باره اش گفته شده: (جاعل روایت سفیانی است.) (39)

چنین ادعاهایی، به خوبی نشان می دهد که تا چه حد مسأله سوء استفاده از نشانه های ظهور و جعل و تحریف آنها، مطرح بوده است.

نمونه دیگر، داستان کشتن، نفس زکیه است. خاندان بنی عباس، بویژه منصور و برادرش سفاح، تلاش فراوان کردند تا از وجود محمد بن عبدالله، معروف به نفس زکیه، بهره برداری سیاسی کنند و برای خویش، در میان مردم موقعیت و قدرتی دست و پا کنند. در نظر منصور و برادرش سفاح، دامن زدن به شایعه مهدویت وی، و برابر کردن نشانه های ظهور بر وی، تنها راه غلبه بر بنی امیه بود.

ابوالفرج اصفهانی روایتی را به نقل از ابوهریره آورده که می گوید:

«نامش (نام مهدی علیه السلام) محمد بن عبدالله است و در زبانش کندی و لکنت است.» (40)

این روایت، به احتمال زیاد بدان خاطر جعل شده که محمد بن عبدالله، یا همان نفس زکیه، به کندی و دشواری سخن می گفته و نمی توانسته همه کلمات را خوب ادا کند.

وجود جمله (اسم ابیه اسم ابی) در برخی از کتابهای عامه، در ضمن روایت معروف «يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا كَمَا

مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا» (41)، به دین معنی که نام پدر حضرت مهدی (علیه السلام)، (عبدالله) است، به احتمال

زیاد، از ترفندهای حاکمان بنی عباس باشد که در راستای همان هدف های سیاسی جعل شده است. زیرا نام پدر مهدی (علیه السلام) به طور، قطع (حسن) است و در این، هیچ ابهام و تردیدی نیست. با توجه به این که در نقل

های گوناگون عامه و خاصه، جمله: (واسم ابیه اسم ابی)، در روایت وجود ندارد. (42)

اینک، با انبوهی از روایات صحیح و غیرصحیح در زمینه نشانه های ظهور، روبه روییم که دست کم، شماری از آنها از آفت جعل و تحریف مصون نمانده است. متأسفانه در میان حجم عظیمی از کتاب هایی که در مورد مهدویت و

نشانه های ظهور تألیف شده اند (43)، کتاب هایی وجود دارد که از سر جهل و دلسوزی و یا به عمد و از روی

غرض، به این امر دامن زده اند. سید جعفر مرتضی عاملی، برخی از این کتابها را با نمودن برخی موارد تحریف

آشکار در آنها، نشان داده است. (44)

البته برخی با گردآوری این روایات خواسته اند، که اصل این روایات بمانند و نیز بنمایانند که همگان، در اصل ظهور مهدی (علیه السلام) اتفاق دارند.

علامه مجلسی در ذیل روایت طولانی که در مورد نشانه های ظهور آورده، می نویسد:

«أما أوردت هذا الخبر مع كونه مصحّفاً مغلوّطاً وكون سنده منتهياً إلى شر خلق الله عمر بن سعد لعنه الله،

لأشتماله على الاخبار بالقائم (عليه السلام) ليعلم تواطؤ المخالف والمؤلف عليه صلوات الله.» (45)

این روایت را، با آن که متن آن تغییر یافته و اشتباه دارد و سند آن، به بدترین خلق خدا عمر بن سعد لعنه الله

علیه، منتهی می گردد، آوردم؛ زیرا در برگیرنده اخباری از حضرت مهدی (علیه السلام) است، تا آن که اتفاق

مخالف و موافق در مورد وی دانسته گردد.

همان گونه که مرحوم مجلسی تصریح کرده، در سلسله اسناد این روایات، بیشتر روایانی قرار دارند که ناشناخته، ضعیف و دروغگو و جعل کننده اند و روایات آنان، اعتباری ندارد. افزون بر این، بسیاری از نشانه ها در روایات مرسله بیان شده که نمی تواند مستند قرار گیرد، با این حال، در دسته ای از نشانه ها بویژه، نشانه های حتمی و متصل به ظهور، شمار روایات، به قدری زیاد است که برخی ادعای مستفیض و متواتر بودن آنها را کرده اند 46. از این روی اصل وجود این دسته از نشانه ها اجمالاً مسلم است، هر چند جزئیات آنها جای بحث و تأمل دارد؛ زیرا گاه، برخی از آنها و حتی برخی از نشانه ها، به گونه ای بیان شده اند که با قواعد علمی، ساز نمی آیند. صاحب (کشف الغمه) پس از آن که عبارت شیخ مفید را در مورد بر شمردن شمار زیادی از نشانه های ظهور آورده، می نویسد:

«لاریب ان هذه الحوادث فيها ما يحيله العقل وفيها ما يحيله المنجمون، ولهذا اعتذر الشيخ المفيد رحمه الله في آخر ایراده لها، والذي أراده أنه اذا صحت طرق نقلها وكانت منقولة عن النبي (صلى الله عليه وآله) والأمام (عليه السلام) فحقها ان تتلقى بالقبول لأنها معجزات و المعجزات خوارق للعادات كانشقاق القمر وانقلاب العصا ثعباناً والله اعلم.» (47)

تردیدی نیست که در بین این نشانه ها، حوادثی وجود دارد که عقلاً محال می نماید و یا از نظر منجمان تحقق آنها غیر ممکن است. از این روی، شیخ مفید، در پایان سخن عذرآورده است.

اگر راههای این روایات و اسناد آنها، صحیح باشد و از پیامبر و امام (علیه السلام) هم روایت شده باشند، حق مطلب آن است که آنها را تلقی به قبول کنیم، چون معجزه اند و معجزات خوارق العاده هستند، همچون شکافته شدن ماه «به دست پیامبر (صلى الله عليه وآله)» و تبدیل عصا به اژدها «به دست حضرت موسی (علیه السلام)» و خدا بهتر می داند.

ظاهراً منظور از عذرآوردن شیخ مفید، اشاره به این جمله وی باشد که می نویسد:

«خداوند به آنچه هست، آگاه تر است و ما فقط به اساس این که در اصول روایی آمده است، نشانه ها را ذکر کردیم.» (48)

از عبارت شیخ مفید استفاده می شود که وی اطمینان به درستی همه این نشانه ها، نداشته، از این روی با تأکید بر این که: (ما فقط این روایات را آورده ایم و خدا بهتر می داند) در حقیقت خویش را از التزام به آن، به دور داشته است.

صاحب (کشف الغمه)، با توجه به تزلزل شیخ مفید، می گوید: باید اسناد این روایات مورد بررسی قرار گیرد، اگر مسلم شد از معصوم (علیه السلام) صادر شده و راویان آنها مورد اعتمادند، پذیرفته شود و آنهایی که ظاهراً محال به نظر می آید، حمل بر معجزه شوند.

بنابراین التزام به درستی همه این روایات مشکل است و در بررسی نشانه های ظهور، احتمال جعل و تحریف و دسیسه های دسته ای پنهان سیاست را نباید نادیده گرفت.

البته یادآوری این نکته نیز بایسته می نماید که وجود مواردی از جعل و تحریف، در نشانه های ظهور و یا وجود مدعیان دروغین، به عنوان نمونه نشانه ها، هیچ گاه دلیل این نمی شود که همه روایات از اعتبار بیفتند و یا اصل همه نشانه ها زیرا سؤال برود. خیر، همان گونه که اشاره کردیم، دسته ای از این نشانه ها مسلم هستند و از آنها سخن خواهیم گفت.

همچنین وجود پاره ای اشکالات وضعفها در نشانه های ظهور و احتمال تغییر و تحریف آنها از سوی دشمنان و یا ادعاهای واهی برخی شیادان در مورد سفیانی و یا اصل مهدویت، هیچ گاه به اصل مهدویت و اعتقاد به ظهور قائم (علیه السلام)، آسیبی نمی رساند، زیرا اعتقاد به مهدویت و ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) مورد اتفاق فریقین است و با تواتر ثابت شده و سخن علامه مجلسی که بدان اشاره کردیم نیز، مؤید این مطلب است.

5. مشخص نبودن زمان ظهور

گرچه اصل ظهور و نشانه های نزدیک شدن آن، از امور مسلم و قطعی است، ولی بنا به مصالحی، زمان ظهور مشخص نشده است و هیچ کس، جز خداوند از وقت دقیق آن آگاه نیست. بارها اصحاب از امامان (علیه السلام) در مورد زمان خروج قائم (عج) پرسیده اند، ولی آنان به صراحت از مشخص کردن آن نهی کرده اند و زمان ظهور را همچون علم به قیامت، منحصر به خداوند دانسته اند. (49)

«وَأَمَّا وَقْتُ خُرُوجِهِ (علیه السلام) فَلَيْسَ بِمَعْلُومٍ لَنَا عَلَى وَجْهِ التَّفْصِيلِ، بَلْ هُوَ مَغِيبٌ عَنَّا إِلَى أَنْ يُأْذِنَ اللَّهُ بِالْفَرَجِ» (50)

و اما زمان ظهور مهدی (علیه السلام)، به روشنی و به شرح برای ما مشخص نشده است، بلکه او تا آن گاه که خداوند اجازه خروج بدهد، از دیدگان ما پنهان است.

فضیل از امام باقر (علیه السلام) پرسید که آیا برای ظهور وقتی معین شده است؟

امام (علیه السلام) سه بار فرمود «کذب الوقتون». (51)

یا، کمیت از آن حضرت پرسید که چه وقت حضرت مهدی (عج) ظهور می کند، امام (علیه السلام) فرمود:

«لَقَدْ سَأَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: إِنَّمَا مَثَلُهُ كَمَثَلِ السَّاعَةِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْتَةً». (52)

از پیامبر (صلى الله عليه وآله) همین مطلب پرسیده شد. حضرت فرمود: مَثَلُ ظُهُورِ مَهْدِي (علیه السلام)،

همچون برپایی قیامت است [کسی جز خدا از وقت آن آگاه نیست] مهدی نمی آید مگر ناگهانی.

مقتضای این احادیث و احادیث دیگر نظیر آنها (53) آن است که به هیچ روی، نمی توان وقتی برای ظهور مهدی

(عج) معین کرد. با توجه به این اصل مسلم، نشانه های ظهور، تنها بیانگر نزدیک شدن زمان ظهورند و بیش از

آن، دلالتی ندارند. اگر روایتی باشد که زمان ظهور را مشخص سازد، ناگزیر باید آن را توجیه کرد و یا به کناری نهاد.

در برخی روایات، به گونه سربسته و مجمل، به زمان ظهور اشاره شده، ولی بر فرض درستی آنها، ناسازگاری با

قاعده فوق ندارند، زیرا در حقیقت آنها نیز وقتی معین نمی کنند، بلکه به گونه ای نشانه های ظهور را بیان می

کنند. مثلاً در حدیثی آمده:

«مهدی (علیه السلام) قیام نمی کند، مگر در سالهای فرد: سال اول، سوّم، پنجم، هفتم و یا نهم، و یا روز شنبه

دهم محرم.»

یا:

(در 23 رمضان منادی ندا می دهد و مردم را به سوی مهدی (علیه السلام) فرا می خواند.) (54)

در این روایات، گرچه به گونه ای به زمان ظهور اشاره شده، ولی با این حال، به صورت جزمی و دقیق زمان ظهور

مشخص نشده است. در حقیقت ویژگیهای آن زمان، بیان شده است نه وقت دقیق زمان ظهور، بنابراین، روایات، ناسازگاری با اصل قاعده مشخص نبودن زمان ظهور ندارد. البته در برخی روایات، که سند آنها معتبر نیست، به زمان دقیق ظهور اشاره شده، ولی علما، به آن اعتنا نکرده و یا آنها را توجیه کرده اند. اکنون پس از یادآوری این امور، می پردازیم به تبیین و بررسی نشانه های ظهور و آن را در چند محور پی می گیریم:

شمار نشانه های ظهور

در منابع دینی، انبوهی از رخدادهای طبیعی و غیرطبیعی و دگرگونیهای سیاسی و اجتماعی، به عنوان نشانه ظهور یاد شده اند. نعمانی، شیخ صدوق (م: 381 ه.ق.)، شیخ مفید (413 ه.ق.)، شیخ طوسی (460 ه.ق.) و طبرسی (548 ه.ق.) از پیشینیان شیعه و بسیاری نیز از پسینیان و معاصران، اخبار مربوط به نشانه های ظهور را در کتابهای خود گردآورده اند. (55)

شیخ مفید، در آغاز باب (علامات قیام القائم)، با اشاره به اخبار و آثاری که در این مورد از معصومان (علیه السلام) رسیده است، بیش از پنجاه نشانه را یاد کرده (56) و علامه مجلسی در بحارالأنوار، شمار بیشتری را بر شمرده است. (57)

علمای عامه نیز، از جمله: علاءالدین هندی، ابن حجر، سیوطی و... نشانه های ظهور مهدی (علیه السلام) را در کتاب های خویش بر شمرده اند. (58)

روشن است که درجه اعتبار و درستی همه این نشانه ها، یکسان نیست، برخی در منابع معتبر آمده و از جهت سند و دلالت استوارند و برخی در کتاب های عامّه و منابع دست دوم یاد شده اند که اعتبار زیادی ندارند. برخی از این نشانه ها، تنها نشانه ظهورند و برخی، هم نشانه ظهورند و هم برپایی قیامت. برخی نشانه های کلی و محوریند و برخی، بیانگر مسائل ریز و جزئی که گاه، همه آنها را می توان در عنوان واحدی گرد آورد. (59)

بنابراین، نمی توان مشخص کرد که نشانه های ظهور چه مقدارند. به فرض که مشخص هم باشد، اهمیتی ندارد. مهم این است که فراوانی روایات، به ما این اطمینان را می دهند که در آستانه ظهور مهدی موعود، حوادثی رخ خواهد داد. شناخت موارد اصلی و مهم این حوادث، به ویژه نشانه های حتمی و چگونگی تحقق و دلالت آنها بر ظهور و مسائل مربوط به آن، چیزی است که ما در این مقال در پی آن هستیم.

نعمانی، در این باره می نویسد:

«هذه العلامات التي ذكرها الأئمة (عليه السلام) مع كثرتها واتصال الروايات بها وتواترها واتفاقها موجبة الا يظهر القائم الا بعد مجيئها وكونها اذا كانوا قد أخبروا أن لابد منها وهم الصادقون... ثم حققوا كون العلامات الخمس التي أعظم الدلائل والبراهين على ظهور الحق بعدها كما ابطلوا امر التوقيت...». (60)

این نشانه هایی که امامان (علیه السلام) فرموده اند، با توجه به شمار زیاد آنها و این که سلسله اسناد این روایات، به آنان می رسد و نیز توجه به این که روایات متواترند و مورد اتفاق، سبب می گردد که ظهوری در کار نباشد، مگر پس از پدیدار شدن این نشانه ها؛ زیرا امامان (علیه السلام) از مسلم بودن پدید آمدن آنها خبر داده

اند و آنان راستگویند... سپس نشانه های پنجگانه را که از بزرگ ترین نشانه ها بر آشکار شدن حق است، مورد تأکید قرار داده اند، چنانکه از مشخص ساختن زمان ظهور، نهی کرده اند. در این سخن، نعمانی به فراوانی نشانه های ظهور و روایاتی که در این باب رسیده، اشاره روشن می کند. در مجموع با توجه به اسناد آنها به معصومان (علیه السلام) تحقق آنها را پیش از ظهور مهدی (علیه السلام) امری مسلم می داند و بر تواتر آنها و مورد اتفاق بودن اخبار نشانه های ظهور تأکید می ورزد.

انواع نشانه های ظهور

همان گونه که پیش از این اشاره کردیم، نشانه های ظهور گوناگونند: کلی، جزئی، خاص، مجمل و کنایی، مقید و مشروط به تحقق شرایط دیگر، منفصل و متصل، عادی و غیر عادی. بر شمردن همه این اقسام، نه چندان مفید است و نه لازم؛ چه آن که بسیاری از آنها، نشانه های قطعی ظهور نیستند. افزون، بر این، از نظر سند و محتوا اشکال دارند و درستی و نادرستی آنها، خیلی روشن نیست. از این روی، ما، به چند نوع از اقسام نشانه های ظهور که مهم ترند و در روایات، روی آنها بیشتر تأکید شده، اشاره می کنیم آن گاه به بررسی مهم ترین آنها، بویژه نشانه های حتمی و متصل به ظهور می پردازیم. و در پایان به اشکال ها و شبهه هایی که به نشانه های ظهور و پیش گویی آنها در روایات شده است، پاسخ خواهیم گفت.

1. نشانه های حتمی

در میان نشانه ها شماری از آنها به روشنی به عنوان: (علائم حتمی ظهور)، یاد شده اند. منظور از نشانه های حتمی در مقابل غیرحتمی، ظاهراً آن است که تحقق پدیدار شدن آنها، بدون هیچ قید و شرطی، قطعی و الزامی خواهد بود، به گونه ای که تا آنها واقع نگردند، حضرت مهدی (علیه السلام) ظاهر نخواهد شد. اگر کسی پیش از واقع شدن نشانه های حتمی، ادعای ظهور مهدی (علیه السلام) را بکند، ادعایی است نادرست. در برابر اینها نشانه های غیرحتمی است، یعنی مقید و مشروط به اموری هستند که در صورت تحقق آنها، به عنوان نشانه، پدید می آیند. به عبارت دیگر، نشانه های غیرحتمی، شاید پدید آیند و شاید پدید نیایند و امام زمان (علیه السلام) ظهور کند. امامان معصوم (علیه السلام) به خاطر مصالحی، از پدید آمدن آنها در دوره غیبت، خبر داده اند.

گروهی، نشانه های حتمی را نشانه هایی دانسته اند که در آنها (بداء) حاصل نمی شود. برخلاف نشانه های غیرحتمی که ممکن است (بداء) حاصل شود و تغییر یابند و یا به کلی حذف شوند. «ولعل المراد بالمحتوم مالا بد من وقوعه ولایمکن ان یلحقه البداء.»

شاید منظور از حتمی آن باشد که از پدید آمدن آن گریزی نیست و امکان ندارد که (بداء) در مورد آن حاصل شود. در روایتی (محتوم) در برابر (موقوف) به کار رفته است. (61)

امام باقر (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه:

(ثُمَّ قَضَى أَجْلاً وَأَجَلٌ مُّسَمًّى عِنْدَهُ) (62) می فرماید:

«انّهما أجلان، أجل محتوم و أجل موقوف».

قال له حمران: مالمحتوم؟

قال: الذی لایکون غیره.

قال: وما الموقوف؟

قال: هو الذی لله فيه مشیة...» (63)

آنها دو هنگامند: هنگام محتوم و هنگام موقوف.

حمران از آن حضرت پرسید: محتوم چیست؟

فرمود: آن که غیر از آن نمی بوده باشد.

عرض کرد: موقوف چیست؟

فرمود: آن [رخدادهایی است] که در آنها مشیّتی از خداوند است، شاید پدید آیند و شاید نیابند.

از ظاهر این روایت و روایات به این مضمون، استفاده می شود که منظور از (حتمی)، یعنی قطعی و مسلم که

خداوند تغییر و تبدیل آنها را اراده نکرده است.

البته باید توجه داشت که حتمی و یا مسلم و قطعی بودن وقوع این نشانه ها، به این معنی نیست که

پدیدنیامدن آنها محال است، بلکه به حسب فراهم بودن شرایط و مقتضیات و نبودن بازدارنده ها، پدید آمدن آنها

اگر خداوند اراده کند، قطعی خواهد بود.

برای روشن شدن این مطلب، بایسته می نماید شرح دهیم که رخدادهایی که از پدید آمدن آنها خبر داده شده

سه حالت دارند:

1. برخی از امور مسلم، به همان گونه که خبر داده اند، پدید می آیند و هیچ تغییری در آنها داده نمی شود. این دسته از امور، حوادثی هستند که شرایط اقتضای آنها فراهم است و مانعی در کار نیست. چنین اموری را هر چند خداوند قادر است تغییر دهد و یا آنها را اصلاً بر دارد، ولی چون مخالفت و تغییر و حذف آنها با اصول مسلم: (عدالت) (حکمت) و (لطف) خداوند ناسازگار است، تغییر آنها از سوی خداوند، محال خواهد بود. مانند ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) که امکان ندارد تغییر کند، یا اصلاً برداشته شود، چنانکه خداوند، توان به انجام ظلم را دارد، ولی انجام آنها بر وی محال است.
2. دسته ای از رخدادها، مانند حالت نخست، اموری حتمی و قطعی هستند، ولی تبدیل و برداشتن آنها ناسازگاری با حکمت و عدالت خداوند ندارد. این امور، هر چند از جهت این که اسباب و شرایط ایجاد آنها، وجود دارد و باز دارنده ای هم بر سر راه پیدایش آنها نیست و از این جهت، حتمی هستند، ولی هیچ اشکالی ندارد که اراده خداوند آنها را تغییر دهد، یا آن را بر دارد. نشانه های حتمی ظهور، از این گونه اند یعنی از نظر فراهم بودن شرایط و مقتضیات در آن زمان، پیش بینی شده با نبودن بازدارنده بر سر راه پدید آمدن آن، تحقق آن قطعی و الزامی خواهد بود. با این حال، امکان دارد به اراده خداوند، تغییر کنند و یا محقق نشوند، پس حتمی بودن، به معنای آن نیست که محال است رخ ندهند.

3. دسته ای از رخدادها، آنهایی هستند که پدید آمدن آنها، در صورتی که بازدارنده ای پیش نیاید و با مقتضیات آنها موجود باشد، واقع خواهند شد. شمار زیادی از نشانه های ظهور که در روایات، پدیدار شدن آنها در طول دوره غیبت، پیش بینی شده است و به عنوان نشانه های غیر حتمی شمرده می شوند، از این گونه اند؛ از این روی امکان دارد، پدید آیند و امکان دارد پدید نیایند.

بنابراین، می توان نتیجه گرفت که نشانه هایی حتمی، از جهت فراهم بودن شرایط و نبودن بازدارنده ها، پدید خواهند آمد. ولی محال نیست که خداوند آنها را تغییر دهد. از آن جا که در روایات فراوانی، امامان (علیه السلام)، بر مسلم بودن پدید آمدن آنها تأکید کرده اند، می توان گفت که اراده خداوند، بر پدید آمدن آنهاست. (64)

این نشانه های حتمی به چه مقدارند؟ در روایات اختلاف است. در شماری از اخبار، نشانه های حتمی ظهور، پنج عدد شده اند.

عمر بن حنظله می گوید: از امام صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود:

«لَا يَخْرُجُ الْمَهْدِيُّ حَتَّى تَطْلُعَ مَعَ الشَّمْسِ آيَةٌ.» (65)

در این روایت، گرچه تعبیر (حتمی) به کار رفته، ولی از سیاق آن پیداست که تا چنین نشانه ای با خورشید ظاهر نشود، حضرت مهدی (عج) ظهور نخواهد کرد.

در میان نشانه هایی که بدانها اشاره کردیم، حتمی بودن نشانه های پنجگانه: خروج سفیانی خروج یمانی، صیحه آسمانی، قتل نفس زکیه و خسف در بیداء روشن است، زیرا از روایات فراوانی که در میان آنها روایات صحیح نیز وجود دارد، حتمی بودن آنها استفاده می شود.

نعمانی می نویسد:

«... ثم حققوا كون العلامات الخمس التي اعظم الدلائل والبراهين على ظهور الحق بعدها، كما بطلوا امر التوقيت.» (66)

سپس نشانه های پنجگانه را که بزرگ ترین دلیل و نشانه بر آشکار شدن حق است، ثابت کرده اند همان گونه که مسأله مشخص کردن زمان معین را برای ظهور، باطل کرده اند.

نعمانی، در این سخن، ضمن آن که بر مسلم بودن علائم پنجگانه تأکید می ورزد، آنها را بزرگ ترین و مهم ترین نشانه های ظهور نیز می داند.

ولی حتمی بودن سایر نشانه ها مورد اشکال است؛ زیرا طلوع خورشید از مغرب، ندا و اختلاف بین حاکمان بنی عباس، از روایت ابی حمزه استفاده می شود که مرسله است و نمی توان بر آن اعتماد کرد. افزون بر این، چنانکه خواهیم گفت، احتمال می رود منظور از (نداء)، همان صیحه آسمانی باشد که از نشانه های پنجگانه بود و (طلوع خورشید از مغرب) نیز، گذشته از ضعف سند آن، بر ظهور خود حضرت مهدی (علیه السلام) تطبیق شده است. از آن جا که این نشانه ها در برخی روایات در ردیف (و خروج القائم من المحتوم) آمده این احتمال وجود دارد که از نشانه هایی حتمی برپایی قیامت، باشند نه نشانه های ظهور.

همچنین روایت (ظاهر شدن دستی با خورشید) اولاً، زیادبن مروان (67) در سند روایت توثیق نشده، ثانیاً، در برخی از نسخه ها، به جای (كف يطلع من السماء)، كسف يطلع من السماء) است؛ از این روی، احتمال دارد، مراد پدید آمدن کسوف باشد. (68)

(ظاهر شدن نشانه ای با خورشید)، که به عنوان نشانه حتمی ذکر شده، سخن معصوم (علیه السلام) نیست،

سخن ابن عباس است.

غیر از این مواردی که یاد کردیم، موارد دیگری نیز در کتابهای روایی، به عنوان نشانه های حتمی آمده، ولی با توجه به اسناد ضعیف آنها، نمی توان به حتمی بودن آنها، بلکه به اصل نشانه بودن آنها مطمئن شد بر همین اساس، شیخ مفید، اصل تقسیم نشانه ها به حتمی و غیرحتمی را امری مسلم دانسته، ولی بر این باور است که حتمی بودن همه آنها روشن نیست. (69) بنابراین ظاهراً علائم حتمی ظهور همان پنج تا است که در ادامه مقاله آنها را مورد بحث قرار خواهیم داد.

2. نشانه های متصل به ظهور

برابر روایات، شماری از علائم ظهور، متصل به ظهور خواهند بود، به گونه ای که بین آنها و ظهور فاصله زیادی نباشد. البته این که فاصله آن نشانه ها، تا ظهور چه مدت و یا چند روز است. به راستی روشن نیست، ولی قدر مسلم آن است که فاصله زیاد نیست و احتمالاً، مجموعه نشانه های متصل به ظهور، در همان سال ظهور، یا سال پیش از آن رخ می دهند. از پدیدار شدن نخستین نشانه متصل، تا ظهور مهدی (علیه السلام) نشانه ها همچون حلقه های زنجیر بدون فاصله پی در پی پدید می آیند، چنانکه در روایتی، محمد بن صامت از امام صادق (علیه السلام)، پس از آن که برخی نشانه ها را امام (علیه السلام) بیان کرده بود، پرسید: فدایت شوم می ترسم این امر (تحقق نشانه های ظهور مهدی) به طول انجامد؟ امام (علیه السلام) فرمود:

«لا، اَئِذَا كُنْظَامُ الْخَرَزِ يَتَّبِعُ بَعْضُهُ بَعْضًا.» (70)

نه محققاً، همچون مهره های تسبیح، یکی پس از دیگر می آید.

حتی در مورد برخی از نشانه های متصل به ظهور، مقدار فاصله آن با ظهور نیز، بیان شده است. امام باقر (علیه السلام) درباره قتل نفس زکیه، فرمود:

«لَيْسَ بَيْنَ قِيَامِ الْقَائِمِ (علیه السلام) وَ قَتْلِ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ أَكْثَرُ مِنْ خَمْسِ عَشْرَةِ لَيْلَةً.» (71)

فاصله میان کشته شدن نفس زکیه و قیام قائم بیش از 15 شب نیست.

خروج سفیانی و یمانی نیز، برابر آنچه از روایات استفاده می شود. (72) در یک محدوده زمانی در آستانه ظهور صورت می گیرد و فاصله آن تا قیام قائم (علیه السلام)، از پانزده ماه، بیشتر نخواهد بود. (73) در روایات، فاصله یک سال، 9 ماه (74)، هشت ماه گفته شده است. (75)

بر این اساس، تردیدی نیست که شماری از نشانه های ظهور، که بیشتر نشانه های حتمی نیز هستند، نزدیک ظهور و متصل به آن واقع می شوند.

در برابر، نشانه های فراوانی وجود دارند که از پیدایش آنها در عصر غیبت خبر داده شده، ولی پیوستگی به ظهور معلوم نیست. چه بسا، با فاصله زیاد، از ظهور مهدی (علیه السلام) واقع شوند. چنانکه شماری از نشانه ها، همچون از هم گسستن بنی امیه و بنی عباس، خروج ابومسلم خراسانی، اختلاف بین مسلمانان و بین بنی عباس و اشغال منطقه جزیره، توسط ترک ها و بسته شدن پل بر روی دجله و... بر فرض نشانه بودن آنها، سالها، بلکه

قرن هاست که از وقوع آنها می گذرد.

3. نشانه های غیر عادی

تحقق نشانه های ظهور، همچون واقع شدن سایر پدیده ها، به روال طبیعی و عادی است، ولی پیش گویی برخی از آنها، به گونه ای در اخبار بازتاب یافته، که به نظر می رسد، واقع شدن آنها به طور عادی، غیر ممکن می نماید و تحقق آنها، به صورت غیرطبیعی و در چهارچوب معجزه خواهد بود. مثلاً، (طلوع خورشید از مغرب)، (ظاهر شدن دست و یا نشانه ای با خورشید در آسمان) (صیحه آسمانی) و... اگر همان معنای ظاهری آنها مراد باشد، باید به گونه معجزه رخ دهند، زیرا پدیدار شدن چنین اموری، عادتاً ممکن نیست. البته شاید برخی از این نشانه ها معنای کنایی و رمزی داشته باشند و اشاره به رخدادهایی که پیدایش آنها، عادتاً، امکان دارد. (76) و برخی از آنها نشانه نباشند و در درستی آنها تردید باشد که در جای خود به آنها اشاره خواهیم کرد. با این حال، بخشی از نشانه های ظهور و یا دست کم، شمار اندکی از آنها، به گونه معجزه رخ خواهند داد.

اکنون، باید دید آیا تحقق هر امری غیرعادی، می تواند معجزه باشد؟

آیا هر حادثه ای که ظاهراً ممکن نیست، حتماً معجزه است؟ فرقی نمی کند بین نوع حوادث؟

از بابت نمونه، از (خروج دجال) و (صیحه آسمانی) به گونه ای خبر داده شده که در ظاهر تحقق آنها، ممکن نیست. آیا می توان پدیدار شدن این گونه نشانه ها را معجزه دانست؟

یا این که فرق است بین حوادث مثبت و منفی و فرق است بین اموری که در جهت باطل و تأیید آن صورت می

گیرد و اموری که برای اثبات حقانیت حق و اقامه حجت بر آن واقع می شوند؟

معجزه چهارچوب خاصی دارد. تحقق هر امری را که صرفاً غیرعادی باشد، نمی توان معجزه دانست؛ زیرا معجزه، با

انگیزه های صحیح و الهی و در شرایط خاص صورت می گیرد و بر این اساس، تنها نشانه هایی که در راستای

تقویت حق و تأیید ظهور و قیام مهدی (علیه السلام) باشد و تحقق آنها به صورت عادی ممکن نباشد، معجزه

خواهند بود، نه هر حادثه غیرعادی، تا چه رسد به حوادثی که سبب تقویت باطل شود.

قانون معجزه

معجزه قانون خاص خویش را دارد. تمام معجزه هایی که به دست پیامبران الهی واقع شده اند، در محدوده

همین قانون صورت پذیرفته اند. سنت الهی، بر این جاری است که حتماً باید معجزه در مسیر اقامه برهان و

تأیید حق باشد و این، در هر زمان و به دست هر فردی باشد فرقی نمی کند، چه از ناحیه فردی که نماینده حق

است صورت گیرد و چه از جانب فردی که طرفدار باطل، بدین معنی که به دست نماینده باطل، معجزه ای رخ

دهد، تا بطلان ادعا و دروغگویی وی را آشکار سازد. براساس این تحقق هر امری و هر حادثه ای، به صورت غیرعادی، تنها وقتی معجزه است که در مسیر اقامه دلیل برای حق و تأیید آن باشد. البته این که معجزه ای به دست نماینده باطل، اتفاق افتد، بسیار کم است، ولی در هر صورت اگر در مسیر حق و برای تقویت آن باشد، مانعی ندارد.

و آنچه خارج از این چارچوب باشد، معجزه نیست، چه توسط فردی خوب و حامی حق واقع شود و چه توسط نماینده باطل و طاغوت؛ زیرا صدور معجزه ای که بخواهد به تقویت باطل و تشویق مسیر انحراف و خط شیطانی منجر شود، محال خواهد بود. خداوند حکیمی که همه را به سوی حق می خواند، محال است امری را حادث کند که سبب گمراهی و انحراف مردم از حق شود:

«هرگاه ظاهر روایتی، حاکی از آن باشد که نشانه ها به صورت معجزه روی خواهند داد، ناچاریم آنها را توجیه کنیم و در صورت امکان، حمل بر معنای کنایی و رمزی آن کنیم؛ زیرا این کار بهتر است، از این که تمام و یا قسمتی از این روایت را به دور افکنیم و تکذیب کنیم. از این گذشته، اسلوب شماری از این اخبار، به گونه ای است که از آنها تحقق معجزه به گونه مستقیم فهمیده نمی شود، هر چند ظاهر آنها، بیانگر وقوع آن حوادث، به گونه معجزه باشد و به ذهن شنونده، در ابتدا، چنین معنایی خطور کند.» (77)

بنابراین، اگر نپذیرفتیم که تحقق برخی از نشانه های ظهور، به گونه معجزه خواهد بود، چنانکه ظاهر روایات نشان می دهد، باید در محدوده تقویت حق و اقامه برهان بر آن و در چهارچوب قانون معجزه پدید آیند. با توجه به این که حرکت دجال، در جهت فریب و انحراف مردم و بازداشتن آنان از مسیر حق است و به صورت طاغوتی در برابر مهدی (علیه السلام) می ایستد، نمی تواند معجزه باشد. اگر درستی روایات آن پذیرفته شود، باید به گونه ای توجیه کرد.

اینک، شماری از نشانه ها را به بوته بررسی می نهیم: نشانه های حتمی و غیر حتمی.

1. خروج سفیانی

پیش از قیام قائم (علیه السلام)، مردی از نسل ابوسفیان، در منطقه شام، خروج می کند و با تظاهر به دینداری، گروه زیادی از مسلمانان را می فریبد و به گرد خود، می آورد و بخش گسترده ای از سرزمین های اسلام را به تصرف خویش در می آورد و بر مناطق پنجگانه: شام، حمص، فلسطین، اردن، قنسرین (78) و منطقه عراق، سیطره می یابد و در کوفه و نجف، به قتل عام شیعیان می پردازد. و برای کشتن و یافتن آنها جایزه تعیین می کند. (79)

سفیانی، با این که از خبیث ترین و پلیدترین مردمان است، ولی همواره ذکر یارب یارب بر زبانش جاری است. (80) حکومت دودمان بنی عباس به دست وی از هم گسسته می شود.

وی، آن گاه که از ظهور مهدی (علیه السلام) با خبر می گردد و با سپاهی عظیم به جنگ وی می ورد و در منطقه (بیداء) بین مکه و مدینه، با سپاه امام (علیه السلام) برخورد می کند و به امر خدا، همه لشکریان وی، به جز چند نفر، در زمین فرو می روند و هلاک می شوند. (81)

این خلاصه از ویژگی های سفیانی است که در منابع دینی و کتاب های معتبر به عنوان نشانه ظهور آمده است: (غیبت) شیخ طوسی و نعمانی، (ارشاد) شیخ مفید، (کمال الدین) صدوق و... روایات مربوط به خروج سفیانی، به اندازه ای است که برخی آنها را متواتر و برای اثبات سفیانی، کافی دانسته اند. بنابراین، اصل خروج سفیانی، صرف نظر از ویژگی ها و قضایای جزئی امری مسلم است. پیش از این گفتیم که خروج سفیانی، از نشانه های حتمی ظهور است. ولی این که سفیانی کیست و چه ویژگی هایی دارد و چگونه شورش می کند و... چندان روشن نیست. از برخی روایات، استفاده می شود که نام وی عثمان بن عنبه است و از خاندان ابوسفیان، که در دوره غیبت خروج می کند. این احتمال درست نیست، زیرا، سند این روایات ضعیف است. (82) در منابع شیعه (83)، گویا فقط دو روایت در این مورد وجود دارد که در سند یکی، محمد بن علی الکوفی (84) قرار دارد که توثیق نشده و روایت دوم هم، مرسله است. (85)

افزون بر این در برخی از روایات، از امام (علیه السلام) در مورد نام سفیانی پرسیده شده و آن حضرت، از بیان آن خودداری کرده اند. (86) حال آن که اگر نام وی مشخص بود، دلیلی نداشت که از بردن نام وی، خودداری کند. به نظر می رسد، سفیانی فرد مشخصی نیست، بلکه فردی است با ویژگی های ابوسفیان، که در آستانه ظهور مهدی (عج) به طرفداری از باطل، خروج می کند و مسلمانان را به انحراف می کشاند.

در حقیقت، ابوسفیان، به عنوان سر سلسله سفیانیان، سمبل پلیدی است. او غارتگری بود که با رباخواری و زورگویی و چپاول اموال مردم، ثروت های هنگفتی به چنگ آورده بود و از راه فریب و تحمیق توده های ستم کشیده و ترویج خرافات و دامن زدن به نظام طبقاتی جاهلی، قدرت فراوانی به دست آورده بود. ابوسفیان، به عنوان سردمدار شرک و بت پرستی و سرمایه داری طاغوتی، هر نوع حرکت و جنبشی را که دم از عدالت، برادری، آزادی می زد، دشمن شماره یک خود می دانست و با قدرت تمام در برابر آن به مبارزه بر می خاست. سفیانی، فردی است با این ویژگی ها که در برابر انقلاب بزرگ و جهانی حضرت مهدی (علیه السلام) خروج می کند و تلاش های فراوانی برای رودررویی با آن به عمل می آورد.

بر این اساس، در حقیقت سفیانی یک جریان است، نه یک شخص. نهضت پیامبران و اولیای الهی همواره با واکنش منفی و مخالفت ها و کارشکنی های سران شرک و نفاق بوده است. و در برابر هر مصلحی، فرد یا افرادی، با ویژگیهای سفیانی ایستاده اند.

امام سجاد می فرماید:

«إِنَّ أَمْرَ الْقَائِمِ حَتْمٌ مِنَ اللَّهِ ، وَ أَمْرُ السُّفْيَانِي حَتْمٌ مِنَ اللَّهِ ، وَ لَا يَكُونُ قَائِمٌ إِلَّا بِسُفْيَانِي.» (87)

ظهور قائم (علیه السلام)، از ناحیه خداوند قطعی و خروج سفیانی نیز، از جانب خداوند قطعی است. در برابر هر قیام کننده و مصلحی، یک سفیانی وجود دارد.

سخن امام، بیانگر آن است که سفیانی، جنبه شخصی ندارد. بنابراین، هر که در برابر حق خروج کند و دارای ویژگی های ابوسفیان باشد، سفیانی است. اکنون برای زدودن هرگونه ابهام و شبهه ای یادآوری چند نکته را لازم می دانیم:

الف. امکان دارد گفته شود، لازمه این سخن آن است که در زمان های مختلف و یا حتی در یک زمان، سفیانی های فراوانی وجود داشته باشند و حال آن که ظاهر روایات، نشان می دهد که فردی که به عنوان سفیانی در آستانه ظهور، خروج می کند، یک فرد بیشتر نیست؟

پاسخ: اشکالی ندارد که در بستر تاریخ سفیانی های باشند، چنانکه فرا خوانندگان به حق و مصلحان بسیاری. ولی

سفیانی اصلی، که سرآمد همه سفیانی هاست در خباثت و شیطننت، در آستانه ظهور مهدی (علیه السلام) خروج می کند و سرانجام او نیز، همچون همه سفیانی های تاریخ، در برابر انقلاب جهانی آن حضرت به زانو در خواهد آمد.

ب. برابر برخی روایات، سفیانی، از نسل ابوسفیان است و حال آن که براساس این نظریه، چنین تقیدی نیست، هر کسی با این ویژگی ها باشد، سفیانی است؟

پاسخ: اولاً، مراد روایات این نیست. احتمال می رود، منظور این باشد که سفیانی از نظر ویژگیها و خصلتهای استکبار و ضدانسانی، بسان ابوسفیان است، نه این که از نسل وی باشد.

ثانیاً، بر فرض که وی از نسل ابوسفیان هم باشد، هیچ اشکالی ندارد که آخرین حلقه از جریان باطل، شرک و نفاق، افزون بر ویژگیهای صنفی، از نظر شخصی نیز از تبار ابوسفیان باشد، تا ترسیم این دو جریان عینی تر و ملموس تر و نمودی از دشمنی خاندان ابوسفیان با خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) باشد.

خاندان ابوسفیان، با خاندان پیامبر و امیرالمؤمنین (علیه السلام) دو قطب متضاد حق و باطل بوده اند و دشمنی سفیانی با حضرت مهدی (علیه السلام) شاید استمرار همین جریان باشد.

امام صادق در این باره می فرماید:

«إِنَّا وَ آلُ أَبِي سُفْيَانَ أَهْلُ بَيْتَيْنِ تَعَادَيْنَا فِي اللَّهِ ، قُلْنَا : صَدَقَ اللَّهُ وَ قَالُوا : كَذَبَ اللَّهُ ، قَاتَلَ ابُوسُفْيَانَ رَسُولَ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) وَقَاتَلَ مُعَاوِيَةَ عَلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام) وَقَاتَلَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (علیه السلام)، وَالسُّفْيَانِيُّ يُقَاتِلُ الْقَائِمَ (علیه السلام).» (88)

ما و خاندان ابوسفیان، دو خاندانی هستیم که بر سر دین خدا با هم دشمنی داریم. ما سخن خداوند را تصدیق کردیم و آنان تکذیب کردند. ابوسفیان، با پیامبر (صلی الله علیه وآله) مبارزه کرد و معاویه با علی (علیه السلام) و یزید با حسین بن علی (علیه السلام) به مخالفت برخاستند و سفیانی نیز، با قائم (علیه السلام) خواهد جنگید. بنابراین، سفیانی جریان باطل در بستر تاریخ است و رو در رویی بین حق و باطل، در این دو خانواده، نمونه بارزی از جریان این دو خط است. بنابراین، بر فرض که سفیانی را از نسل ابوسفیان هم بدانیم، اشکالی به وجود نمی آید و آخرین مهره این زنجیره، همان سفیانی است که در آستانه ظهور قائم (علیه السلام) خروج می کند. این که همزمان با خروج سفیانی از منطقه شام، یمانی و خراسانی، به طرفداری از حق در ناحیه خراسان و یمن، قیام می کنند نیز، مؤید این نظر می تواند باشد. (89)

ح. در برخی روایات، از مسأله جنگ سفیانی با حاکمان بنی عباس فروپاشی حکومت عباسیان به دست وی سخن به میان آمده است و این با خروج وی، در آستانه ظهور و جنگ وی با حضرت مهدی (علیه السلام) که در روایات بسیاری به آن تصریح شده، منافات دارد. (90)

برخی به توجیه و تأویل این روایات پرداخته و احتمالاتی همچون: روی کارآمدن دوباره بنی عباس در آستانه ظهور و مانند آن را مطرح کرده اند. (91) آنچه مسلم است، مراد از (بنی عباس) در این روایات حکومت بنی عباس در سده های نخستین نمی تواند باشد؛ زیرا خروج سفیانی از نشانه های متصل به ظهور است و شورش وی، به دست حضرت مهدی سرکوب می گردد و حال آن که از فروپاشی خلافت عباسی در سال 656 ه.ق. اکنون قرنهای گزرد.

در مورد روی کار آمدن مجدد حاکمان بنی عباس و تجدید دولت آنان در آستانه ظهور، هر چند ظاهر برخی از روایات، حاکی از آن است (92)، با این حال، اطمینان به این که پس از قرنهای دوباره حاکمیت بنی عباس بازگردد،

مشکل است و نمی توان به استناد چنین روایتی به آن ملتزم شد، زیرا، (سند روایت ضعیف (93) و مخالف ظاهر روایات دیگر است. (94) بنابراین، ارتباط خروج سفیانی با خلافت بنی عباس، مشکل است، به ویژه اگر مراد از سفیانی را چنانکه گفتیم، معنای کنایی و رمزی بدانیم. در این صورت، مخالفت وی با بنی عباس و از هم گسستن آنان نیز معنایی کنایی خواهد داشت.

ممکن است بگوییم سفیانی به جنگ، دودمانی پرسابقه و مسلط بر کشورهای اسلامی و دارای ویژگی هایی همچون ویژگی های حاکمان بنی عباس، مستبد و خشن و مردم فریب و... می رود و با غلبه بر آن، بر ممالک شام و عراق مسلط می گردد. بر این اساس، نه مراد از سفیانی شخص خاصی است و نه مراد از بنی عباس، همان حاکمان عباسی در سده های گذشته.

2. خسف در بیداء

واژه (خسف)، به معنای فرو رفتن و پنهان شدن است (95) و (بیداء)، نام سرزمینی است بین مکه و مدینه. ظاهراً منظور از (خسف در بیداء) آن است که سفیانی، با لشکری عظیم، به قصد جنگ با مهدی (علیه السلام) عازم مکه می شود، در بین مکه و مدینه و در محلی که به سرزمین (بیداء) معروف است، به گونه معجزه، به امر خداوند، در دل زمین فرو می روند. (96)

این حادثه، در روایات بسیاری از عامه و خاصه، به عنوان نشانه ظهور بیان شده و در شماری از آنها بر حتمی بودن آن نیز تأکید شده (97) است. صاحب منتخب الأثر، پس از ذکر این نشانه تصریح می کند که روایات آن، به حد تواتر می رسد. (98) اینک، دو نمونه از آن روایات:

علی (علیه السلام) در تفسیر آیه شریفه (وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ). (99) «قبیل قائمنا المهدی یخرج السفیانی... ویأتی المدینه جیشه حتی اذا انتهی الی البیداء خسف الله. به» (100) در آستانه ظهور قائم ما، مهدی (علیه السلام)، سفیانی خروج می کند... سپاه وی، به سوی مدینه حرکت می کند و چون به سرزمین بیداء می رسند، خداوند آنها را در کام زمین فرو می برد. یا می فرماید:

«وَيُخْرِجُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فِي الْحَرَمِ فَيَبْلُغُ السُّفْيَانِي، فَيَبْعَثُ إِلَيْهِ جُنْدًا مِنْ جُنْدِهِ فَيَهْزِمُهُمْ فَيَسِيرُ إِلَيْهِ السُّفْيَانِي بِمَنْ مَعَهُ، حَتَّى إِذَا جَاوَزُوا بَيْدَاءَ مِنَ الْأَرْضِ، خَسَفَ بِهِمْ، فَلَا يَنْجُوا مِنْهُمْ إِلَّا الْمُخْبِرُ عَنْهُمْ.» (101)

مردی از خاندان من، در سرزمین حرم قیام می کند، چون خبر ظهور وی به سفیانی می رسد، وی، سپاهی از لشکریان خود را برای جنگ، به سوی او می فرستد، ولی [سپاه مهدی] آنان را شکست می دهد، آن گاه خود سفیانی با لشکریان همراه، به جنگ وی می روند و چون از سرزمین بیداء می گذرند، در زمین فرو می روند و جز یک نفر، که خبر آنان را می آورد همگی هلاک می شوند.

گرچه حادثه (خسف) در منطقه (بیداء) و در مورد لشکر سفیانی واقع می شود، ولی در برخی روایات، غیر از خسف در بیداء، از خسف در مشرق و خسف در مغرب نیز یاد شده است. (102) و این نشانگر آن است که در سایر نقاط زمین نیز، چنین حوادثی رخ می دهد و به امر خداوند دشمنان مهدی (عج)، بدین وسیله نابود می گردند.

3. خروج یمانی

سرداری از یمن قیام می کند و مردم را به حق و عدل دعوت می کند. این نشانه، در منابع عامّه نیست، ولی در مصادر شیعه، روایات فراوان در این باره وجود دارد. به گونه ای که برخی آنها را مستفیض دانسته اند. (103) و همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، خروج یمانی از نشانه های حتمی و متصل به ظهور است.

امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«خُرُوجُ الثَّلَاثَةِ الشُّفْيَانِي وَ الْخُرَّاسَانِي فِي سَنَةٍ وَاحِدَةٍ فِي شَهْرٍ وَاحِدٍ فِي يَوْمٍ وَاحِدٍ وَ لَيْسَ فِيهَا رَايَةٌ أَهْدَى مِنْ رَايَةِ الْيَمَانِي لِأَنَّهُ يَدْعُو إِلَى الْحَقِّ.» (104)

قیام خراسانی و سفیانی و یمانی، در یک سال و در یک ماه و یک روز خواهد بود و در این میان، هیچ پرچمی به اندازه پرچم یمانی، دعوت به حق و هدایت نمی کند.

و در روایت دیگری می خوانیم:

«وَالْيَمَانِيُّ مِنَ الْمَحْتُومِ.» (105)

در برخی روایات، افزون بر قیام یمانی و خراسانی، از قیام مصری همزمان با قیام آنان، خبر داده شده است.

(106) گرچه تصریح نشده که پرچمدار مصری نیز، همچون یمانی و خراسانی دعوت به حق می کند، ولی به نظر می رسد که وی نیز، همزمان با آنان، در آن سوی دنیای اسلام، به حمایت از امام برمی خیزد.

بنابراین، خروج یمانی، اجمالاً از نشانه های حتمی ظهور است، هر چند جزئیات و چگونگی قیام وی روشن نیست، خروج خراسانی و مصری نیز، گرچه در برخی روایات در کنار یمانی آمده اند، ولی حتمی بودن آنان مسلم نیست.

4. قتل نفس زکیه

نفس زکیه، یعنی فرد بی گناه، پاک، کسی که قتلی انجام نداده است و جرمی ندارد.

حضرت موسی در اعتراض به کار خضر می فرماید:

«أَقْتَلْتُ نَفْسًا زَكِيَّةً بَغَيْرِ نَفْسٍ.» (107)

آیا جان پاکی را بی آن که قتلی انجام داده باشد، می کشی؟

گویا در آستانه ظهور مهدی (عج)، درگیر و دار مبارزات زمینه ساز انقلاب مهدی (علیه السلام)، فردی پاکباخته و

مخلص، مخلصانه در راه امام (علیه السلام) می کوشد و مظلومانه به قتل می رسد. فرد یاد شده، از اولاد امام

حسن مجتبی (علیه السلام) است که در روایات، گاهی از او به عنوان: (نفس زکیه)، (سید حسنی) یاد شده است.

قتل نفس زکیه، چنانکه قبلاً یاد کردیم از نشانه های حتمی و متصل به ظهور است. هر چند در منابع عامه، نامی

از آن برده نشده، ولی در منابع شیعه، روایات آن فراوان و بلکه متواتر است (108) از این روی، در اصل تحقق

چنین حادثه ای به عنوان علامت ظهور، شکی نیست، هر چند اثبات جزئیات آن و نیز زمان و مکان تحقق آن و ویژگیهای مقتول، مشکل است.

برخی (109) احتمال داده اند که مراد از نفس زکیه، محمد بن عبدالله بن حسن، معروف به نفس زکیه است که در زمان امام صادق (علیه السلام) در منطقه (احجار زیت) در نزدیکی مدینه کشته شد. این احتمال درست نیست، به چند دلیل:

1. لازمه اش این است که پیش از تولد مهدی (علیه السلام)، بلکه پیش از آن که امامان (علیه السلام) از آن خبر دهند، این نشانه رخ داده باشد.

2. در روایات تصریح شده که نفس زکیه، بین رکن و مقام کشته می شود و حال آن که محمد بن عبدالله بن حسن، در منطقه (احجار زیت) در نزدیکی مدینه کشته شده است.

3. همان گونه که پیش از این اشاره کردیم، برابر روایات قتل نفس زکیه، از نشانه های حتمی و متصل به ظهور است، حال آن که محمد بن عبدالله، سال ها پیش از تولد مهدی (علیه السلام) به قتل رسیده است. امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«لَيْسَ بَيْنَ قِيَامِ الْقَائِمِ (علیه السلام) وَ قَتْلِ النَّفْسِ الزَّكِيَّةِ أَكْثَرُ مِنْ خَمْسَةِ عَشَرَ لَيْلَةً.» (110)

بین ظهور مهدی (علیه السلام) و کشته شدن نفس زکیه، بیش از پانزده شبانه روز فاصله نیست. محمد بن عبدالله بن حسن، معروف به نفس زکیه، در زمان امام صادق (علیه السلام) و در سال 145 ه.ق. به قتل رسیده و از آن هنگام تا به حال، بیش از ده قرن می گذرد و نمی تواند علامت متصل به ظهور باشد. به نظر می رسد، اموری چون همانمی وی و پدرش با پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) و پدر گرامی ایشان، شباهت ظاهری، بودن وی از خاندانی شریف و بزرگوار امام حسن مجتبی (علیه السلام)، وجود برخی نشانه ها، چون داشتن خالی سیاه بر روی کتف راست، قیام وی در شرایط سخت و در اوج خشونت بنی امیه و از همه مهم تر، شیطنت ها و تحریف های بنی عباس، سبب گشته بود که مردم به اشتباه بیفتند و گروهی او را مهدی تصور کنند.

علاوه بر این، از برخی قرائن استفاده می شود که خود (نفس زکیه) و پدرش عبدالله محض، که شیخ بنی هاشم در آن عصر به شمار می رفت و نیز برادرش ابراهیم، به ایجاد و تقویت این شبهه در بین مردم دامن می زدند و چنین وا می نمودند که گویا مهدی ایشان، همان مهدی موعود است. آنان می خواستند از این راه، در رسیدن به قدرت و پیروزی انقلاب خویش و در هم شکستن بنی امیه کمک بگیرند. امام صادق (علیه السلام) در همان هنگام، آنان را از این کار بازداشت. (111)

5. صیحه آسمانی

منظور از صیحه آسمانی، ظاهراً صدایی است که درآستانه ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) از آسمان شنیده می شود (112) و همه مردم، آن را می شنوند.

در روایات، تعبیرهای (نداء) و (فزع) و (صوت) نیز به کار رفته که ظاهر آنها نشان می دهد که هر یک از آنها،

نشانه جداگانه ای است که پیش از ظهور واقع می شود (113)، لکن به نظر می رسد که اینها تعبیرهای گوناگون از یک حادثه و یا دست کم، اشکال گوناگون یک حادثه باشند. مراد از همه آنها، همان بلند شدن صدایی در آسمان است، ولی به اعتبار این که صدای عظیم بیدارباشی است که همه را متوجه خود می کند و نیز موجب وحشت عمومی و ایجاد دلهره و اضطراب می گردد، به آن صیحه، فزعه، صوت و ندا، که هر یک بیانگر ویژگی از آن حادثه اند، اطلاق شده است.

این احتمال نیز وجود دارد که آنها سه رخداد جدای از هم باشند که در یک زمان رخ می دهند، به این گونه که ابتدا صدایی عظیم و هولناک به گوش جهانیان می رسد که همه را متوجه خود می کند (صیحه) و به دنبال آن، صدای مهیب و هولناکی شنیده می شود که دلهای مردم را به وحشت می اندازد (فزعه) و آن گاه از آسمان صدایی شنیده می شود که مردم را به سوی مهدی (علیه السلام) فرا می خواند (نداء).

روایاتی که در مورد این نشانه ها از طریق شیعه و سنی رسیده فراوان هستند، بلکه متواتر. (114)

امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«... يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ بِاسْمِ الْقَائِمِ (علیه السلام) فَيَسْمَعُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ فَلَا يَبْقَى رَاقِدٌ إِلَّا قَامَ وَ لَا قَائِمٌ إِلَّا قَعَدَ وَ لَا قَاعِدٌ إِلَّا قَامَ عَلَى رَجْلَيْهِ مِنْ ذَلِكَ الصَّوْتِ وَ هُوَ صَوْتُ جَبْرِئِيلَ الرُّوحِ الْأَمِينِ. ثُمَّ قَالَ (علیه السلام) يَكُونُ الصَّوْتُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فِي لَيْلَةِ جُمُعَةٍ، لَيْلَةِ ثَلَاثٍ وَ عَشْرِينَ فَلَا تَشْكُوا فِي ذَلِكَ وَ اسْمَعُوا وَ أَطِيعُوا.

وَ فِي آخِرِ النَّهَارِ صَوْتُ الْمَلْعُونِ إِبْلِيسَ يُنَادِي أَلَا إِنَّ فَلَانًا قُتِلَ مَظْلُومًا لِيُشَكَّكَ النَّاسُ وَ يَفْتَنَهُمْ.» (115)

ندا کننده ای از آسمان، نام قائم را ندا می کند. پس هر که در شرق و غرب است، آن را می شنود. از وحشت این صدا، خوابیده ها بیدار، ایستادگان نشسته و نشنگان بر دو پای خویش می ایستند. رحمت خدا بر کسی که از این صدا عبرت گیرد و ندای وی را اجابت کند، زیرا صدای نخست، صدای جبرئیل روح الامین است.

آن گاه، می فرماید: این صدا، در شب جمعه بیست و سوم ماه رمضان خواهد بود. در این هیچ شک نکنید و بشنوید و فرمان برید. در آخر روز، شیطان فریاد می زند که (فلانی مظلومانه کشته شد) تا مردم را بفریبد و به شک اندازد.

یا امام صادق (علیه السلام) می فرماید:

«يُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَوَّلَ النَّهَارِ يَسْمَعُهُ كُلُّ قَوْمٍ بِأَلْسِنَتِهِمْ أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عَلِيٍّ وَ شِيعَتِهِ ثُمَّ يُنَادِي إِبْلِيسُ فِي آخِرِ النَّهَارِ مِنَ الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ الْحَقَّ فِي عُثْمَانَ وَ شِيعَتِهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَرْتَابُ الْمُبْطِلُونَ.» (116)

در ابتدای روز، گوینده ای در آسمان ندا می دهد که آگاه باشید که حق با علی و شیعیان اوست. پس از آن، در پایان روز، شیطان که لعنت خدا بر او باد، از روی زمین فریاد می کند که حق با عثمان و پیروان اوست، پس در این هنگام، باطل گرایان به شک می افتند.

«إِذَا نَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَنَّ الْحَقَّ فِي آلِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله) فَعِنْدَ ذَلِكَ يَظْهَرُ الْمَهْدِيُّ عَلَى أَفْوَاهِ النَّاسِ وَيَشْرَبُونَ حُبَّهُ، وَلَا يَكُونُ لَهُمْ ذِكْرٌ غَيْرِهِ.» (117)

هرگاه گوینده ای از آسمان صدا بزند که حق با اولاد محمد (صلی الله علیه وآله) است، در آن هنگام، ظهور مهدی (علیه السلام) به سر زبان ها می افتد، به گونه ای که غیر از او، یاد نمی کنند.

افزون بر اینها، روایات دیگری نیز به همین مضمون (118) وجود دارد که از مجموع آنها چند نکته را می توان استفاده کرد:

1. (صیحه)، از نشانه های حتمی ظهور شمرده شده است و شیخ طوسی، شیخ مفید، صدوق، نعمانی و... حتمی بودن آن اشاره کرده اند. (119)
2. این صدا از آسمان شنیده می شود، به گونه ای که همه مردم روی کره زمین، در شرق و غرب، آن را می شنوند و به خود می آیند.
3. محتوای این پیام آسمانی، دعوت به حق و حمایت و بیعت با مهدی (علیه السلام) است، با تعبیرهای: (ان الحق لعلی وشیعته)، (ان الحق فی آل محمد).
4. همزمان با شنیده شدن این صدا از آسمان و یا کمی پس از آن، در روی زمین نیز صدایی شنیده می شود. ندا دهنده شیطان است که مردم را به گمراهی فرا می خواند و تلاش می کند با ایجاد تردید در مردم، آنان را از حمایت مهدی (علیه السلام) و اجابت دعوت آسمانی، باز دارند.
5. جبرئیل، مردم را به حق فرا می خواند و شیطان و نیروهای شیطانی و پیروان سفیانی به باطل. ظاهر شدن این نشانه، همزمان با خروج سفیانی و صیحه آسمانی است.
6. در برخی روایات، زمان آن، شب جمعه 23 ماه رمضان معین شده است. با توجه به این که در روایات دیگری، خبر از ظهور حضرت در روز عاشورا، داده شده، می توان نتیجه گرفت که واقع شدن ندای آسمانی، در همان رمضان، پیش از محرم است که فاصله آن تا ظهور، 3 ماه و 17 روز بیشتر نخواهد بود. ناگفته نماند که تعیین وقت مشخص برای ظهور، باظاهر روایاتی که به روشنی از تعیین هرگونه وقتی برای ظهور منع می کند ناسازگار است.
- افزون بر این، اسناد بیشتر آنها ضعیف است، از این روی بیشترین چیزی که می توان گفت آن است که: صیحه و یاندای آسمانی از نشانه های ظهور است.
- اکنون باید دید که صیحه آسمانی، طبیعی خواهد بود، یا غیر طبیعی.
- از ظاهر روایات، با توجه به ویژگیهایی که برای آن بیان شده، فهمیده می شود که تحقق آن، طبیعی نخواهد بود. خداوند، برای آن که شروع این انقلاب جهانی را اعلان بکند و به همگان برساند که انقلابی بزرگ در حال شکل گیری است و حق بودن مهدی (عج) را بنمایاند و به یاران و دوستان و علاقه مندان به چنین رستاخیزی خبر بدهد، تا به یاری وی بشتابند، صیحه آسمانی را معجزه آسا به گوش همگان می رساند. اشکال هم ندارد و با قانون معجزه هم هماهنگ است.
- یادآوری چند نکته:
1. گرچه پدیدار شدن ندای آسمانی، به گونه معجزه، مانعی ندارد، ولی تحقق آن به طور طبیعی هم، امکان دارد و لزومی ندارد که آن را پیچیده و حمل بر معجزه کنیم در عصر صدور این روایات، پیش بینی چنین حوادثی، فوق العاده، عجیب و تحقق عادی آن غیر ممکن می نموده، ولی در جهان امروز، واقع شدن چنین پدیده ای امری بسیار طبیعی و عادی است. با استفاده از ماهواره ها و ابزارهای پیشرفته صوتی و تصویری فرستنده های قوی و مدرن تلویزیونی، رادیویی و وسایل و ابزار پیشرفته تری که امکان دارد در آینده به کار گرفته شود. به آسانی و همزمان، می توان فریاد حق را به گوش همه جهانیان رساند.
- بر این اساس، منظور از جبرئیل که در برخی از روایات آمده سخن گوی حق و مراد از شیطان سخن گوی باطل است. امروز، استکبار جهانی، با استفاده از همین ابزار، در گمراهی مردم و ادامه سلطه خویش بهره می برد و سرسختانه مردم را به حمایت از باطل دعوت می کند.

این که در روایات از دعوت به حق، تعبیر به (صدای آسمانی) و از دعوت به باطل تعبیر به (صدای زمینی) شده است، ظاهراً کنایه از بزرگی و عظمت و سیادت جبهه حق است، در مقابل جبهه باطل که حقیر و پست و زمینی است. در هر صورت، وقوع چنین پدیده ای، در زمان ما، چه رسد به زمانهای آینده، امری بسیار عادی و طبیعی است و نیازی به توجیه آن و حمل کردن آن بر معجزه نیست.

2. بر فرض که پدیدار شدن این نشانه را به گونه معجزه بدانیم، مسلم، محدود به همان ندای حق و دعوت به حمایت از امام (علیه السلام) است، نه صدای شیطان، که مردم را به باطل فرا می خواند. زیرا اگر صدای شیطان، معجزه آسا، به گوش جهانیان برسد، با هدف اصلی معجزه، که اقامه حجت برای تأیید و تقویت حق است، سازگاری ندارد و امکان ندارد معجزه برای تقویت باطل صورت گیرد، این که در برخی روایات آمده (ندای به باطل) برای ماثبات نیست و دلیلی بر آن نداریم.

3. در برخی روایات، سخن از (نداء) در کنار کعبه به میان آمده است، از جمله، امام صادق می فرماید:

«كَأَنِّي بِالْقَائِمِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ السَّبْتِ قَائِمًا بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ بَيْنَ يَدَيْهِ جَبْرِئِيلُ (علیه السلام) يُنَادِي الْبَيْعَةَ لِلَّهِ...» (120)

گویا می بینیم که حضرت قائم (علیه السلام)، در روز شنبه، عاشورا، هنگام ظهر، بین رکن و مقام، در کنار کعبه ایستاده است و در پیش او، جبرئیل صدا می زند: بیعت برای خداست... گویا این (نداء) غیر از ندای آسمانی و صیحه است که به عنوان نشانه ظهور بیان شده، زیرا این (نداء)، در زمین و پس از ظهور است و (نداء) در آسمان و در آغاز روز صورت می گیرد ولی احتمال هم دارد که همان صدای آسمانی که به گوش همه جهانیان می رسد، توسط سخن گوی حق، جبرئیل از کنار کعبه بلند شود و با وسایل پیشرفته، در همه جهان شنیده شود. و (هنگام ظهر) نیز منافاتی با روایات قبل ندارد، زیرا امکان دارد، در وقت های مختلف این دعوت تکرار شود.

6. خروج دجال

این نشانه، در کتاب های اهل سنت، از نشانه بر پایی قیامت دانسته شده است (121) ولی، در منابع روایی شیعه، از نشانه های ظهور (122). برابر آنچه پیش از این یادآور شدیم، هیچ اشکالی ندارد که رخدادهایی چون خروج دجال هم، نشانه ظهور باشند و هم نشانه قیامت. بدین معنی که این رخداد پیش از ظهور و در دوره غیبت واقع گردد. به هر حال بر اساس آنچه از ظاهر اخبار استفاده می شود، دجال فردی است که در آخر الزمان و پیش از قیام مهدی (علیه السلام) خروج می کند و غیر عادی است و با انجام کارهای شگفت انگیز جمع زیادی از مردم را می فریبد و سرانجام به دست عیسی مسیح (علیه السلام) در کنار دروازه (لد) در منطقه شام، به هلاکت می رسد.

آیا دجال دارای ویژگی ها و صفات غیرعادی است؟

آیا دجال شخص است، یا جریان الحادی؟

بر فرض که دجال، دارای چنان ویژگی هایی باشد، تحقق آن را چگونه می توان تصور کرد: معجزه یا غیر معجزه؟

اینها، پرسش هایی است که در این بخش به بررسی آن می پردازیم.

در مورد اصل دجال، صرف نظر از ویژگی های او، چند احتمال وجود دارد:

الف. دجال، نام شخص معینی نیست. هر کسی که با ادعاهای پوچ و بی اساس و با توسل به حيله گری و نیرنگ، در صدد فریب مردم باشد، دجال است. بر این اساس، (دجال) ها خواهند بود. این که در روایات از (دجال) های فراوان سخن به میان آمده این احتمال را تقویت می کند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

(لاتقوم الساعة حتى يخرج المهدي من ولدي، ولا يخرج المهدي حتى يخرج ستون كذاباً كلهم يقول: انا نبي...)

(123).

قیامت، بر پا نمی شود، تا وقتی که مهدی (علیه السلام) از فرزندانم قیام کند و مهدی (علیه السلام) قیام نمی کند، تا وقتی که شصت دروغگو خروج کنند و هر کدام بگوید: من پیامبر....

(دجال)، از ریشه (دجل) به معنای دروغگوی حيله گر است. در روایات، از این (دجال) ها و دروغگویان فراوان نام برده شده است. در برخی، دوازده و در برخی سی، شصت و هفتاد دجال آمده است. (124) از میان این (دجال) ها، فردی که در دروغگویی و حيله گری و مردم فریبی سرآمد همه دجالان و فتنه او از همه بزرگتر است، نشانه ظهور مهدی (علیه السلام) و یا بر پایی قیامت است. بر این اساس، باید گفت: ما دو نوع دجال داریم: یکی همان دجال حقیقی و واقعی است که پس از همه (دجال) ها می آید و دیگری گروهی شیاد و دروغگویند که دست به فریبکاری و تحمیق و گمراهی مردم می زنند.

پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«يكون قبل خروج الدجال نيف على سبعين دجلاً.» (125)

پیش از خروج دجال، بیش از هفتاد دجال خروج خواهد کرد.

یا می فرماید:

«ان بين يدي الساعة الدجال وبين يد الدجال كذابون ثلاثون او اكثر.» (126)

پیشاپیش برپایی قیامت، خروج دجال است و پیش از دجال، سی دروغگو، یا بیشتر خواهند بود.

یا می فرماید:

«تكون امام الدجال ستون خداعة...» (127)

پیش از خروج دجال، شصت نیرنگ خواهد بود.

با توجه به معنای لغوی دجال و نیز فراوانی آنان در روایات، فرد خاصی منظور نیست، بلکه هر آدم حقه باز دروغگویی که با فریفتن مردم، به فتنه انگیزی بپردازد، دجال است، منتهی ممکن است یکی از آنان که تبلور این صفات در وی، از همه بیشتر است، نشانه ظهور باشد.

در حقیقت داستان دجال، بیانگر این واقعیت است که در آستانه هر انقلابی، افراد فریبکار و منافق، که معتقد به

نظام های پوشالی گذشته و پاسدار سنت های و ضد ارزش هایند، برای نگه داشتن فرهنگ و نظام جاهلی

گذشته، همه تلاش خود را به کار می گیرند و با سوء استفاده از زمینه های فکری و اجتماعی و احساسات مردم،

دست به تزویر و حيله گری می زنند، تا مردم را نسبت به اصالت و تحقق انقلاب و استواری رهبران آن، دلسرد و

دو دل کنند و در نهایت با شیطننت، آنان را به کژ راهه برند.

پس، حرکت مزورانه (دجال) ها، همواره بزرگترین خطری است که به ثمر رسیدن انقلاب را تهدید می کند و تنها

هوشیاری مردم و شناخت بموقع است که می تواند توطئه ها را خنثی کند.

در انقلاب جهانی حضرت مهدی (علیه السلام) نیز، چنین خطری پیش بینی شده است. چون انقلاب مهدی (علیه السلام)، از همه انقلاب های تاریخ بزرگ تر و گسترده تر است، خطر فریبکاران دجال صفت نیز، به مراتب بیشتر و گسترده تر است. در آستانه ظهور مهدی (علیه السلام) و انقلاب بزرگ، آنان همه تلاش خویش را به کار خواهند گرفت که مردم را بفریبند و آنان را نسبت به نتیجه آن دلسرد و نا امید سازند و بالاخره، از پیروزی حتمی آن جلوگیری کنند.

امامان (علیه السلام)، از پیش، این خطر را گوشزد کرده اند و پیدایش حرکت های انحرافی را پیش بینی کرده اند، تا مردم با هوشیاری کامل، به استقبال چنین حوادثی بروند و در دام شیادان گرفتار نشوند. این که در روایت تأکید شده است: (هر پیامبری، امت خویش را از خطر دجال بر حذر داشته) به خوبی نشان می دهد که در برابر نهضت همه انبیا، (دجال) هایی خروج کرده اند و گاهی تا سر حد انحراف امتهای آنان و تنها گذاشتن پیام آوران آسمانی، پیش رفته اند، ولی در نهایت، به خاک مذلت افتاده اند و با رسوایی تمام، شکست خورده اند.

ب. احتمال دوم آن است که فردی معین و مشخص، به عنوان (دجال) در دوره غیبت، با همان ویژگی هایی که برای وی بیان شده، خروج می کند و مردم را به انحراف می کشاند.

ظاهر بسیاری از روایات، بیانگر این احتمال است، ولی تقریباً هیچ کدام از این روایات، سند معتبری که بشود بر آن اعتماد کرد، ندارند. مستند این نشانه، در منابع شیعه، دو روایت است که شیخ صدوق، آنها را در (کمال الدین) آورده است و سند هر دوی آنها ضعیف است و در محتوای آنها نیز ناهماهنگی و ضعف های فراوانی دیده می شود، چنانکه شیخ صدوق، بدان اشاره کرده است.

با توجه به روایات زیاد در منابع عامه، اصل قضیه دجال، بعید نیست صحیح باشد، ولی تعریف و توضیحاتی که درباره اش گفته اند، نمی تواند درست باشد؛ زیرا خروج دجال، با اوصافی که بدان ها اشاره کردیم، به صورت طبیعی، تقریباً، غیرممکن است و بیشتر، به افسانه شباهت دارد، تا واقعیت و به صورت معجزه نیز، با توجه به توضیحی که پیش از این، در مورد قانون معجزه آوردیم، نمی تواند واقع شود، زیرا معجزه بودن چنین پدیده هایی مستقیماً، در جهت تقویت و تأیید باطل است و موجب انحراف بیشتر مردم می گردد، مگر این که بگوییم صدور معجزه از دجال، به رسوایی وی منجر می شود که بعید است.

نکته در خور یادآوری این که: اصل داستان (دجال)، در کتاب های مقدس مسیحیان آمده است. در انجیل، واژه (دجال) بارها به کار رفته و از کسانی که منکر حضرت مسیح باشند، و یا (پدر و پسر را) انکار کنند، به عنوان دجال یاد شده است:

«دروغو کیست؟ جز آن که مسیح بودن عیسی را انکار کند. آن دجال است که پسر و پدر را انکار کند.» (128)

کلمه دجال، در کتاب های مقدس و منابع دینی مسیحیان، به زبان انگلیسی آنتی کریست (Anti chris) آمده است، یعنی دروغگو و حيله گر.

بنابراین، خروج دجال، به این گونه که بیان کردیم، مشکل است، مگر این که بگوییم، خروج دجال، کنایه است. ج. این احتمال نیز وجود دارد که مراد از (دجال)، همان سفیانی باشد که در کتاب های عامه، بیشتر به عنوان

(دجال) و در کتابهای خاصه به عنوان (سفیانی) آمده است. (129)

گرچه از بعضی جهات، خروج دجال و سفیانی، یکسانند و هر دو دعوت به باطل می کنند و با توسل به حيله گری و تزویر، مردم را می فریبند، به مبارزه با جناح حق بر می خیزند و سرانجام به هلاکت می رسند و... ولی با دقت در

روایات خروج سفیانی و روایات مربوط به خروج دجال، در می یابیم که بین این دو فرقه ای زیادی وجود دارد و اگر اصل خروج دجال را امری مسلّم بدانیم، ناچار باید فردی غیر از سفیانی باشد. مثلاً، دجال، ادعای ربوبیت می کند و کافر است، ولی دلیلی بر کفر سفیانی نداریم. فقط در روایتی اشاره شده که وی، صلیبی بر گردن دارد که اگر درست باشد، مسیحی است، ولی روایت از معصوم (علیه السلام) نیست (130) و ارزشی ندارد.

افزون بر این، در روایات آمده که سفیانی ریاکارانه تظاهر به دینداری و تقدس می کند و مدام ذکر (یا رب یارب) بر زبان وی جاری است.

خروج سفیانی، همزمان است با قیام سردارانی از خراسان و یمن و مصر که به حق و عدالت فرا می خوانند و زمینه را برای انقلاب بزرگ مهدی، مهیا می سازند.

خروج سفیانی، منطقه نسبتاً محدودی را فرا می گیرد، در حالی که دجال، به جز مکه و مدینه، به همه جای زمین می رود و فتنه وی، همه جا را می گیرد. در شکل و قیافه هم، با یکدیگر، فرق دارند. پس دجال نمی تواند، همان سفیانی باشد.

ه. دجال، کنایه از کفر جهانی و سیطره فرهنگ مادی بر همه جهان است.

استکبار، با ظاهری فریبنده، مردم را، بویژه مسلمانان را می فریبد و با قدرت مادی و صنعتی و فنی عظیمی که در اختیار دارد، آنان را به شدت مرعوب خویش می سازد، به گونه ای که مسلمانان احساس خود باختگی می کنند. قدرت مادی استکبار، بیش از آنچه که هست در نظر آنان بزرگ جلوه می کند، تا آن جا که می پندارند آب و نان آنها به دست اوست.

پیامبران امتهای خویش را از فتنه دجال بیم داده اند، در حقیقت آنان را از افتادن به دام مادیت و ورطه حاکمیت طاغوت و استکبار جهانی برحذر داشته اند:

«وَمَا بَعَثَ نَبِيٌّ يُتَّبَعُ إِلَّا وَقَدْ حَذَّرَ أُمَّتَهُ الدَّجَالَ...» (131)

پس بعید نیست که منظور از دجال، با آن شرایط و اوصاف، قدرت های بزرگ و اهریمنی باشند.

برخی از اهل نظر، این احتمال را تقویت کرده اند و همه ویژگی هایی که برای دجال بیان شده با ویژگی های استکبار برابر دانسته اند. مثلاً در اوصاف دجال گفته شده: «کوهی از طعام و شهری از آب به همراه دارد» کنایه از امکانات عظیم و گسترده ای است که استکبار در اختیار دارد.

گفته شده: دجال، به همه جای زمین سفر می کند و... می تواند اشاره به ابزار و وسایل پیچیده تبلیغاتی و مخابراتی و تجهیزات مدرن مبادله پیام ماهواره ای و نیز استفاده از ابزار پیشرفته حمل و نقل و هواپیماهای مافوق صوت برای مسافرت از جایی، به جای دیگر باشد.

سیطره استکبار جهانی بر جهان سوّم، در واقع، با استفاده از شگرد ویژه است: طرفداری از حقوق بشر، صلح، امنیت، کمک های بشر دوستانه و....

استکبار، به معنای واقعی، دجال است. استکبار خود را قیم ملت ها می داند و با تکیه به ثروت انبوه و قدرت عظیمی که در اختیار دارد، در همه جای زمین دخالت می کند و همه را به زیر سلطه خویش می آورد.

7. درآمدن پرچمهای سیاه از خراسان

این حادثه نیز، در منابع دینی به عنوان نشانه ظهور بیان شده و در مورد آن، روایاتی از معصومان (علیه السلام) رسیده است. مضمون این روایات آن است که پیش از ظهور مهدی (علیه السلام) در منطقه خراسان [خراسان قدیم: قسمت های زیادی از ایران، افغانستان، ترکمنستان، تاجیکستان و ازبکستان] انقلابی بر پا می شود و مردم در حالی که پرچم های سیاه را به اهتزاز در آورده اند، به حرکت در می آیند. (133)

ظاهراً، پدیدار شدن این نشانه در آستانه ظهور و یا اندکی پیش از آن است، به گونه ای که در زمان ظهور، آنان هستند، و حضرت مهدی (علیه السلام) آنان را به سوی خویش فرا می خواند.

امام باقر می فرماید:

«تَنْزِلُ الرِّايَاتِ السُّودِ الَّتِي تَخْرُجُ مِنْ خُرَّاسَانَ الْكُوفَةِ، فَإِذَا ظَهَرَ الْمَهْدِيُّ (علیه السلام) بِمَكَّةَ بُعِثَتْ إِلَيْهِ بِالْبَيْعَةِ.» (134)

بیرقهای سیاهی از خراسان بیرون می آید و به جانب کوفه به حرکت در می آیند. پس چون مهدی (علیه السلام) ظاهر شود، اینان وی را دعوت به بیعت می کنند.

غیر از روایت فوق روایات دیگری نیز وجود دارد که نشان می دهد، خروج پرچم های سیاه از خراسان قیامی است که در آینده و در آستان ظهور بر پا می شود. در حقیقت، آن پرچم های سیاه را یاران مهدی (علیه السلام) به همراه خواهند آورد. (135)

برخی احتمال داده اند که منظور از خروج پرچم های سیاه از خراسان، همان قیام ابومسلم خراسانی در سال 140 ه.ق. علیه حاکمیت هزار ماهه بنی امیه است (136) که به از هم گسستن حکومت بنی امیه و روی کار آمدن بنی عباس انجامید.

مستند اینان، روایت زگار از امام صادق (علیه السلام) و برخی قرائن و مؤیدات تاریخی است. در این روایت، با اشاره به نام و مشخصات ابومسلم خراسانی، از وی به عنوان صاحب پرچم های سیاه، یاد شده است. (137)

ولی این احتمال درست نیست، زیرا روایت زگار، که مهم ترین مستند و دلیل آن به شمار می رود، از نظر سند ضعیف و غیرقابل اعتماد است. افزون بر این، تطبیق این نشانه بر شورش ابومسلم خراسانی در پیش از یک قرن قبل از تولد مهدی (علیه السلام) و نشانه ظهور دانستن آن، بسیار بعید است.

به نظر می رسد تبیین حوادث و وقایع دوران بنی امیه و بنی عباس، در برخی روایات، به منظور هوشیار ساختن مسلمانان و آگاهی دادن به آنها نسبت به وظایف حساس خویش در آن دوران است نه تبیین علائم ظهور.

پیش گویی این حوادث، به خاطر اهمیت فوق العاده آن برای مسلمانان آن زمان و نسلهای آینده بود.

این نکته نیز در خور توجه است که حاکمان بنی عباس تلاش می کردند، قدرت را از دست بنی امیه بگیرند، از این روی، (نفس زکیه) را مهدی معرفی می کردند و از جانب دیگر سعی می کردند شورش ابومسلم خراسانی را در راستای قیام مهدی (علیه السلام) و نشانه ظهور وی قلمداد کنند. بر این اساس، همان گونه که پیش از این هم یادآور شدیم، بعید نیست حاکمان بنی عباس، به دلخواه خویش، در این روایات دست برده باشند و آنها را با خود تطبیق کرده باشند.

8. خسوف و کسوف

از نشانه های ظهور، کسوف در نیمه ماه رمضان و خسوف در آخر و یا اول همان ماه است.

کسوف در روزهای نخست و روزهای آخر ماه و خسوف در روزهای میانی ماه، طبیعی و عادی است و در طول تاریخ، بارها و بارها، رخ داده و از نظر علمی، خسوف و کسوف در روزهای یاد شد، پدیده عادی به حساب می آید و از دیرباز، منجمان، براساس محاسبه های دقیق ریاضی و نجومی، زمان گرفتن خورشید، یا ماه را در طول سال، پیش بینی می کرده اند، ولی خورشید گرفتگی در وسط ماه یا ماه گرفتگی در اول و یا آخر آن، ظاهراً امری غیرعادی و رؤیت آن، امکان ندارد. البته در خود روایات هم، به غیر عادی بودن تحقق این نشانه تصریح شده است: امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«آیتان تکنون قبل القائم لم تکونا منذ هبط آدم (علیه السلام) الى الأرض، تنکسف الشمس فی النصف من شهر رمضان والقمر فی آخره، فقال رجل یابن رسول الله تنکسف الشمس فی آخر الشهر والقمر فی النصف؟ فقال ابوجعفر (علیه السلام): انی لأعلم بما تقول ولکنّها آیتان لم تکونا منذ هبط آدم (علیه السلام)». (138)

دو نشانه، پیش از قیام مهدی (علیه السلام) پدید خواهد آمد که از زمان هبوط آدم (علیه السلام) در زمین بی سابقه است: گرفتن خورشید نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن.

مردی به امام عرض کرد: ای پسر رسول خدا! کسوف در وسط و خسوف در آخر ماه؟ حضرت فرمود: [آری] من به آنچه می گویی دانانترم، ولی آن دو نشانه اند که واقع شدن آنها از زمان هبوط آدم (علیه السلام) سابقه ندارد.

این که سؤال کننده، از سخن امام (علیه السلام)، در شگفت می شود و نیز تاکید و تصریح امام (علیه السلام) به این که وقوع این دو نشانه، به گونه ای است که از ابتدای خلقت، سابقه ندارد، ولی با این حال، واقع خواهند شد. به روشنی گویا این نکته است که تحقق خسوف و کسوف، به گونه ای که یاد شد، خارج از چهارچوب، امور عادی به صورت معجزه خواهد بود. یا می فرمود:

«ان لمهدینا آیتین لم یکونا منذ خلق الله السموات والأرض، ینکسف القمر الأوّل لیلة من رمضان و تنکسف الشمس فی النصف منه، ولم یکونا منذ خلق الله السموات والأرض». (139)

برای مهدی ما، دو نشانه است که از هنگامی که خداوند آسمان ها و زمین را خلق فرمود، سابقه ندارد: خسوف در اول ماه رمضان و کسوف در نیمه همان ماه.

در این روایت، زمان کسوف به جای آخر ماه، اوّل ماه و به جای هبوط آدم، خلقت زمین و آسمان ها آمده است. در برخی روایات، کسوف در سیزدهم و چهاردهم ماه نیز آمده است. (140) کسوف، افزون بر اول و آخر ماه رمضان که در دو روایت گذشته بود، در 5 و 25 ماه نیز پیش گویی شده است. (141) این اختلاف اندک، اثر چندانی در مسأله ندارد، زیرا گرفتن ماه، در شب هایی که ماه در محاق است، دیده نمی شود، حالا چه اوّل ماه و چه آخر ماه و چه شب های نزدیک به آخر، هر چند در شب پنجم و بیست و پنجم، احتمال وقوع آن بعید نیست. به نظر می رسد که وقوع این دو پدیده، به صورت غیرعادی، به خاطر آن است که اهمیت مسأله ظهور، نمایانده بشود و مردم از خواب غفلت بیدار شوند و خود را مهیای مشارکت در آن نهضت عظیم سازند.

به عبارت دیگر، خداوند در آستانه ظهور، برای اقامه حجت بر مردم و مطمئن ساختن یاران حضرت مهدی (علیه السلام)، به ظهور آن حضرت، چنین پدیده هایی را بر خلاف معمول و به گونه معجزه محقق می گرداند. برخی بر این باورند که خسوف و کسوف، به گونه ای که یاد شده، در چهارچوب حوادث طبیعی و عادی نیز قابل بررسی و تبیین است و برای آن، احتمال ها و توجیه هایی را یاد کرده اند، ولی نیازی به این توجیه ها نیست، زیرا هیچ اشکالی ندارد که پدیدار شدن آنها به صورت معجزه باشد، زیرا در جهت اقامه حجت و تقویت حق و هدایت مردم است و با قانون معجزه ناسازگاری ندارد. البته یادآوری این نکته لازم است که اگر چه در روایات فراوانی، در منابع شیعه و سنی، به پدید آمدن این نشانه در آستانه ظهور تصریح شده است (142)، ولی این نشانه از نشانه های حتمی ظهور نیست و در روایات، به ناگزیر بودن آن اشاره نشده است، از این روی خسوف و کسوف را از نشانه های قطعی و مسلم ظهور نمی توان به حساب آورد.

9. فراگیر شدن جهان از ظلم و جور

فراگیر شدن ظلم و جور، از نشانه های معروف ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) به شمار است. این نشانه، در روایات بسیار، به چشم می خورد. در بعضی به همین عنوان کلی، مورد اشاره قرار گرفته، چنانکه در روایت معروفی که با سندهای گوناگون نقل شده آمده:

«يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَ عَدْلًا بَعْدَ مَا مُلِئَتْ ظُلْمًا وَ جَوْرًا.» (143)

خداوند، به وسیله ظهور مهدی (علیه السلام) زمین را پر از عدل و داد می سازد، پس از آن که از ظلم و ستم پر شده باشد.

یا از حضرت مهدی (عج) نقل شده:

«علامة ظهوری كثرة الهرج والمرج والفتن...» (144)

نشانه آشکار شدن من، زیاد شدن هرج و مرج و فتنه ها و آشوب هاست.

گاهی نیز، زیاد شدن گناهان و مفساد اخلاقی و اجتماعی در میان مسلمانان، به عنوان نشانه های نزدیک شدن ظهور پیش گویی شده است.

علامه مجلسی، در باب نشانه های ظهور، روایتی را از امام صادق (علیه السلام) آورده که در آن، بیش از یکصد نوع گناه و انحراف اخلاقی، اجتماعی، اعتقادی و فرهنگی که در دوران غیبت، دامن گیر جوامع اسلامی می شود، پیش گویی شده است (145)، از جمله: رشوه خواری، قماربازی، شراب خواری، زیاد شدن زنا، لواط، قطع صلح رحم، سنگ دل شدن مردمان، اهتمام مردم تنها به شهوت و شکم، از میان رفتن شرم، نپرداختن زکات و خمس، کم فروشی، بی اعتنائی به اوقات نماز، آراستن مساجد به زیور آلات، گزاردن حج به انگیزه های مادی و برای غیرخدا، رعایت نکردن احترام بزرگترها، پیروی از ثروتمندان، صرف کردن سرمایه های عظیم در فساد و ابتذال و بی دینی، چاپلوسی و تملق گویی و....

زیاد شدن این فسادها و آلودگی ها در میان مردم، در واقع، نوعی از فراگیر شدن ظلم و جور روی زمین است. البته فساد و گناه، کم و بیش، در میان مردم بوده، مهم، فراگیر شدن آن است، به گونه ای که بدیها برخوبی ها،

ضد ارزش ها، بر ارزشها، غلبه می یابد و لهیب آتش فساد و تباهی، دامن همه را می گیرد و جامعه انسانی در باتلاق فساد و انحطاط فرو می رود.

افزون بر این، گسترش حاکمیت استکبار در روی زمین و در استضعاف و محرومیت قرار گرفتن پیروان حق، که براساس پیش گویی امامان (علیه السلام) در آستانه ظهور پیش خواهد آمد، نمود دیگری از بی عدالتی و زیاد شدن ظلم و جور است. در زمان حاضر، سلطه ستمگرانه و غارتگرانه استکبار جهانی و استثمار و غارت ثروتهای ملت های محروم، طلیعه ای از تحقق این نشانه و فراگیر شدن ظلم و جور است. یادآوری: سخن از زیاد شدن ظلم و جور و گناه و کم شدن افراد صالح است، نه این که همه مردم کافر شوند، یا افراد صالح هیچ نباشند. در همان زمان، که همه جا را تباهی فرا گرفته و ابرهای تیره گناه سایه افکنده، افراد پاکباخته، متعهد و صالحی که زمینه قیام آن حضرت را آماده می سازند و در حمایت از آن منجی بزرگ، به جهاد بر می خیزند.

در روایات، در حالی که از زیاد شدن ستم، به عنوان نشانه ظهور یاد شده، به این نکته نیز اشاره شده که جامعه منتظر مهدی، باید در به پا داشتن ارزشها و مبارزه با ضد ارزشها، تلاش جدی بکند و منتظران، به تهذیب نفس بپردازند و....

شهید مرتضی مطهری، روایتی را از شیخ صدوق می آورد مبنی بر این که: منظور از فراگیر شدن ستم، آن است که هر یک از شقی و سعید، گروه حق و باطل، به نهایت کار خود می رسند. ستمکاران و بدکاران، به نهایت درجه بدی و نابکاری می رسند و لهیب آتش آنان همه را فرا می گیرد. در این هنگام، که صالحان در مظلومیت و استضعاف به سر می برند و همه راههای چاره بر آنان بسته می شود، مهدی (علیه السلام) ظهور می کند و دنیا را پر از عدل و داد می کند. (146)

10. زمینه سازان

انقلاب حضرت مهدی (علیه السلام) همچون دیگر انقلاب ها، بدون مقدمه و زمینه سازی، به وجود نمی آید، بلکه در آستانه ظهور، حرکت هایی پا می گیرد و زمینه را برای ظهور آن حضرت فراهم می آورد. این سلسله قیام ها و انقلاب ها که از سوی حق پویان صورت می گیرد، براساس آنچه در برخی روایات آمده، زمینه را برای حرکت جهانی مهدی (عج) آماده می کند.

پیشگویی تحقق این نشانه ها، به تعبیرهای گوناگونی در روایات آمده که به چند نمونه از آن اشاره می کنیم: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) می فرماید:

«يَخْرُجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُوطُونُ لِلْمَهْدِيِّ سُلْطَانَهُ.» (147)

گروهی از ناحیه مشرق، قد بر می افرازند و زمینه حکومت مهدی (علیه السلام) را فراهم می سازند. یا می فرماید:

«تَجِيءُ رَايَاتُ السُّودِ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ كَأَنَّ قُلُوبَهُمْ زُبُرُ الْحَدِيدِ، فَمَنْ سَمِعَ بِهِمْ فَلْيَأْتِهِمْ وَ لِيُبَايِعَهُمْ وَ لَوْ حَبَوًّا عَلَى الثَّلَجِ.» (148)

افرادی با بیرقهای سیاه، از ناحیه مشرق می آیند که دل های آنان مانند قطعه های فولاد، محکم است. پس هر کس قیام آنان را شنید، برای بیعت به سوی آنان بشتابد، هر چند لازم باشد، با سینه بر روی برف برود. امام باقر (علیه السلام) می فرماید:

«كَانَتْ بِقَوْمٍ قَدْ خَرَجُوا بِالْمَشْرِقِ يَطْلُبُونَ الْحَقَّ فَلَا يَعْطُونَهُ ثُمَّ يَطْلُبُونَهُ فَلَا يَعْطُونَهُ فَإِذَا رَأَوْا ذَلِكَ وَضَعُوا سُيُوفَهُمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ فَيَعْطُونَ مَا سَأَلُوا فَلَا يَقْبَلُونَهُ حَتَّى يَقُومُوا وَ لَا يَدْفَعُونَهَا إِلَّا إِلَى صَاحِبِكُمْ، فَتَلَاهُمْ شُهَدَاءُ أَمَا إِنِّي لَوِ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ لَأَسْتَبْقِيَتْ نَفْسِي لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ.» (149)

گویی قومی را می بینیم که از مشرق در طلب حق قیام کرده اند، ولی بدانان نمی دهند و باز مطالبه می کنند، ولی بدانها نمی دهند، پس چون چنین می بینند، شمشیرهای خویش را بر دوش می گیرند [آماده نبرد می شوند] پس در آن هنگام، آنچه را می خواهند به آنان می دهند، ولی نمی پذیرند تا این که پیروز می شوند و آن را جز به حضرت صاحب الأمر (علیه السلام) تسلیم نمی کنند. کشتگان آنان شهیدند. اگر من آنان را درک کنم، جانم را برای صاحب الأمر (علیه السلام) می گذارم.

در این روایات، به روشنی از برپایی قیام ها و انقلاب هایی در آستانه ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) خبر داده شده است. افزون بر اینها، روایات فراوان دیگری نیز وجود دارد که صرف نظر از موارد اختلاف اندکی که در جزئیات آن هست، در مجموع، همه آنها بر این نکته اتفاق دارند که پیش از ظهور مهدی (علیه السلام)، حکومتی به رهبری یکی از صالحان، که گمان می رود از فرزندان، پیامبر هم باشد، در ناحیه مشرق تشکیل می گردد و زمینه ظهور را مهیا می سازد. و این حکومت، تا ظاهر شدن مهدی (علیه السلام) و تسلیم آن به حضرت ایشان، ادامه می یابد.

بر همین اساس، برخی، تشکیل دولت شیعی مذهب صفویه را، که پس از قرن ها استیلای حاکمان مستبد و متعصب عامی مذهب، روی کار آمد، همان دولتی دانسته اند که در روایات، از جمله زمینه سازان حکومت مهدی (علیه السلام) به شمار آمده است. (150)

در زمان ما نیز، برخی با استناد به ویژگی هایی که در روایات آمده، انقلاب اسلامی ایران را که در سال 1357 ه.ش. به رهبری امام خمینی به پیروزی رسید، همان دولتی دانسته اند که زمینه را برای ظهور و قیام مهدی (علیه السلام) آماده می کند و ان شاء الله تا ظهور آن حضرت ادامه می یابد. (151)

به باور اینان، بسیاری از نشانه ها که در روایات آمده، بر انقلاب اسلامی ایران تطبیق می کند، بویژه در برخی روایات، به رهبری قیام، که سیدی از اولاد پیغمبر است و از قم قیام می کند و یاران او، بدون ترس و واهمه در برابر طاغوت پایدارند، اشاره شده است که همگی آنها به انقلاب اسلامی، صدق می کند. (153)

در هر صورت، گرچه قرائن فراوانی این احتمال را قوت می بخشد، ولی دلیل قطعی و صحیحی که ثابت کند منظور از حکومت زمینه ساز که ائمه (علیه السلام) از آن خبر داده اند، انقلاب اسلامی، به رهبری امام خمینی است، در دست نیست.

البته این، نخستین باری نیست که علمای شیعه، چنین احتمالی را مطرح ساخته اند. پیش از این نیز، هرگاه حرکت و انقلابی از ناحیه شرق، بویژه منطقه خراسان صورت می گرفت، این احتمال قوت می گرفت. ولی، ناگفته نماند، هیچ یک از آن حرکتها به اندازه انقلاب اسلامی، زمینه ساز انقلاب مهدی (علیه السلام) نبوده اند. بلکه اصلاً مقایسه آنها با انقلاب اسلامی باطل است، از این روی احتمال این که مراد از (دولت زمینه ساز) از جمله انقلاب اسلامی ایران باشد و تا ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) تداوم یابد، بسیار است.

بالآخره، چه این احتمالات درست باشد و چه نباشد، با توجه به روایات بسیاری که در این بخش رسیده، در دوره غیبت و در آستانه ظهور مهدی، دولت هایی به حمایت از حق روی کار می آیند و انقلابهایی به حمایت از آن پا می گیرند و زمینه را برای ظهور مهدی (علیه السلام) آماده می سازند و این، از نشانه های ظهور است.

11. باران های پیاپی

در سال ظهور، باران های پیاپی، زمین را آباد و سرسبز می کند و وضع مردم، بهتر می شود. امامان (علیه السلام) در تبیین نشانه های ظهور و خبر دادن از رخداد های آن روزگار، از این واقعه نیز، یاد کرده اند که به چند نمونه از احادیثی که در این باره رسیده اشاره می کنیم:

شیخ مفید، با بهره گیری از روایات، می نویسد:

«ثم یختم ذلک بأربع وعشرین مطرة متصل فتحیی بها الأرض بعد موتها و تعرف برکاتها.» (153)

پس پایان می گیرد این (پدید آمدن نشانه ها) با بیست و چهار باران پیاپی که زمین را پس از آن که مرده بود، زنده می کند و برکات آن را می شناساند.

شیخ طوسی از امام صادق (علیه السلام) روایت می کند:

«انّ قدام القائم لسنة غیداة، یفسد التمر فی النخل فلاتشکوا فی ذلک.» (154)

در آستانه قیام مهدی (علیه السلام)، سالی پرباران خواهد بود که در اثر آن، خرما بر روی نخل می پوسد. پس در این، تردیدی به خود راه ندهید.

یا امام صادق می فرماید:

«وَ إِذَا آنَ قِیَامُهُ مُطِرَ النَّاسُ جُمَادَى الْآخِرَةِ وَ عَشْرَةَ أَيَّامٍ مِنْ رَجَبٍ مَطَرًا لَمْ یَرَ الْخَلَائِقُ مِثْلَهُ، فَيُنْبِتُ اللَّهُ لِحُومِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَبْدَانَهُمْ فِي قُبُورِهِمْ...» (155)

و چون هنگام ظهور مهدی (علیه السلام) نزدیک شود، در تمام ماه جمادی الآخر و ده روز نخست ماه رجب، بارانی بر مردم ببارد که تا آن هنگام، مانند آن را ندیده باشند. پس خداوند، به وسیله آن، گوشت بر بدن مؤمنان، که در قبرهایشان خفته اند، برویاند.

بارش این مقدار باران، آن هم پیاپی، کم سابقه و یا بی سابقه است. با این حال، حمل آن بر معجزه، وجهی ندارد، زیرا وقوع آن به گونه عادی ممکن است. البته احتمال دیگری نیز وجود دارد که این باران ها، همزمان و در همه جای زمین ببارد که در این صورت، می تواند جنبه اعجاز داشته باشد. (156)

این نشانه را گرچه بزرگانی مانند: شیخ مفید، شیخ طوسی و طبرسی در ردیف نشانه های ظهور آورده اند، ولی باید توجه داشت:

اولاً، روایت طبرسی و مفید مرسله است.

ثانیاً، جمله (فینبت الله به لحوم المؤمنین) در ذیل روایت طبرسی، نشان می دهد که مربوط به برپایی قیامت و زنده شدن مردگان است.

و ثالثاً، روایت شیخ طوسی نیز ضعیف است، زیرا در سند آن علی بن ابی حمزه (157) قرار دارد که از واقفیه

است.

بنابراین، اثبات چنین نشانه ای برای ظهور، به استناد این گونه روایات، مشکل است. البته از مجموع این روایات و سخنانی که در این باب گفته اند، با توجه به این که دوران ظهور، آغاز سامان یافتن امور و از بین رفتن مشکلات است، احتمال می رود که از نظر طبیعی، شرایط مساعدی پیش می آید، تا سال ظهور سالی پرباران و آبادان باشد.

12. جنگ های خونین

در منابع دینی، از جنگ های خونین و کشتارهای بزرگ نیز، به عنوان نشانه های ظهور یاد شده است. (158) گویا این جنگ ها بین اهل باطل، بر سر رقابت های مادی و سیاسی روی می دهد که در نهایت، بدون پیروزی هیچ یک از دو گروه و پس از برجای گذاشتن. انبوهی از کشته ها، پایان می یابد. بروز چنین فاجعه های بزرگ، نتیجه طبیعی فساد زمین و فراگیر شدن ظلم و جور است. از برخی روایات، استفاده می شود که در منطقه (قرقیسا) جنگ عظیمی بین بنی عباس و مردانی رخ می دهد که نوجوانان زورمند، فرسوده و پیر می گردد و لاشه های کشته ها بر روی هم انباشته می گردد. از قرائن و شواهد بر می آید که این خون ریزی های بزرگ، در همان واقعه خروج سفیانی و آشوب های آن زمان است و حادثه جداگانه ای نیست. این احتمال نیز وجود دارد که منظور از این روایات، درهم کوبیدن مستکبران و دشمنان حق و عدالت باشد که در زمان ظهور و به دست مهدی (علیه السلام) انجام می شود، بنابراین از وقایع دوران ظهور است، نه نشانه ظهور.

13. خروج یأجوج و مأجوج

در برخی روایات، خروج مأجوج و یأجوج از نشانه های ظهور، دانسته شده (159) که با دقت در این روایات، روشن می شود که ارتباطی به مسأله ظهور ندارند، بلکه بیشتر آنها، ناظر به برپایی قیامت هستند. دو موردی که در قرآن از خروج یأجوج و مأجوج یاد شده هم (160)، هیچ دلالتی بر این قضیه ندارد. این، افزون بر ضعف سند روایات این باب و ضعف دلالت و نارسایی و گاه تناقض آنهاست.

14. طلوع خورشید از مغرب

از جمله نشانه های ظهور که در روایات به آن اشاره شده، طلوع خورشید از مغرب است، وقوع چنین پدیده ای، اگر معنای ظاهری آن مراد باشد، مستلزم در هم ریختن و از هم پاشیدن نظم جهان و تغییر در حرکت منظومه شمسی خواهد بود و این، با اصول حاکم بر نظام طبیعت، ناسازگاری دارد. به طور قطع حضرت مهدی (علیه السلام)، بر روی همین زمین، حکومت جهانی خویش را تشکیل می دهد (161). بر این اساس تحقق این نشانه به گونه معجزه، چنانکه برخی پنداشته اند، میسر نیست، زیرا معجزه در محدوده نظام حاکم بر طبیعت و جهان صورت می گیرد. (162)

به نظر می رسد، منظور از طلوع خورشید از مغرب، حضرت مهدی (علیه السلام) است.

فیض کاشانی در توضیح روایتی در این زمینه می نویسد:

«وكانت كُنَى بطلوع الشمس من مغربها في الحديث عن ظهوره (عليه السلام) كما يظهر من بعض الأخبار.» (163) گویا، طلوع خورشید از مغرب، کنایه از ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) است، همان گونه که از برخی اخبار هم استفاده می شود.

همان گونه که مرحوم فیض اشاره کرده، از برخی روایات نیز این مطلب استفاده می شود. در ذیل روایت صعصعه، که این حادثه را به عنوان نشانه ظهور معرفی می کند، جمله ای است که روشنگر این معناست. صعصعة در پاسخ فردی که از منظور امیرالمؤمنین (علیه السلام) از جمله (لاتسألونی عما یکون بعد ذلک...) پرسیده بود، گفت:

«ان الذی یصلی خلفه عیسی بن مریم هو الثانی عشر من العترة التاسع من ولد الحسین بن علی (علیه السلام) وهو الشمس الطالعة من مغربها.» (164)

کسی که حضرت عیسی (علیه السلام)، پشت سروی نماز می گزارد، دوازدهمین نفر از خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله) و نهمین نفر از فرزندان حسین بن علی (علیه السلام) است و هم اوست خورشیدی که از غروبگاهش طلوع می کند.

بر این اساس، طلوع خورشید از مغرب، معنای کنایی دارد و در حقیقت تشبیه شده است ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) به طلوع خورشید از غروبگاهش. همان گونه که خورشید، پس از آن که چهره در نقاب شب فرو می کشد، دوباره پرده های سیاهی را می برد و طلوعه روشن آن از کرانه های افق پرتوافشانی می کند، حضرت مهدی (علیه السلام) نیز، پس از طی دوران محنت و محرومیت و سپری شدن روزگار غیبت و انتظار، ظهور می کند بسان خورشیدی، جهان فتنه عدالت و بسته آمده از ظلم و ستم و بی عدالتی را با پرتو حیاتبخش عدالت، زنده و روشن می کند.

یادآوری:

اکنون که برخی از نشانه های ظهور را مورد بررسی قرار دادیم و به میزان صحت هر یک و نیز اقسام آن اشاره کردیم، یادآوری این نکته را نیز لازم می دانیم که در باب نشانه ظهور، گاهی اشکالاتی مطرح شده است که بد نیست در این جا به آنها اشاره کنیم.

1. دلسردی و یأس

با توجه به این که نشانه ها بر اساس پیش بینی معصومان (علیه السلام)، در طول دوره غیبت واقع می شوند، مسلمانان چاره ای ندارند جز آن منتظر تحقق آنها بمانند و در برابر رخدادها تسلیم باشند. روشن است که این، سبب دلسردی و یأس آنان می شود و در نتیجه از تعقیب اهداف بلند اسلامی و انجام وظایف و مسؤولیتهای خویش، دلسرد می شوند. (165)

این اشکال درست نیست، زیرا همان گونه که پیش از این اشاره کردیم، نشانه های ظهور، چه حتمی و چه غیر حتمی، اموری نیستند که تغییر ناپذیر باشند و بدون هیچ تغییری و به گونه خودکار، در موقع مقرر واقع گردند، بلکه آنها براساس پیش بینی معصومان (علیه السلام) در صورتی که اوضاع و احوال، به همان روال که پیش بینی شد، جلو رود واقع می شوند و تنها بیانگر نزدیک تر شدن ظهورند، نه چیز دیگر. در میان این همه نشانه ای که برای ظهور بیان شد، تنها شمار اندکی از نشانه ها، ناگزیرند و بر اساس تفسیری که از ناگزیر بودن آنها ارائه شد، آنها نیز، اموری جبری و تغییر ناپذیر نیستند و ممکن است به اراده خداوند، تغییر کنند و یا پیش و پس داشته شوند. افزون بر این، نشانه های حتمی ظهور، نشانه های در آستانه ظهور واقع می شوند. بنابراین، پیش بینی و تبیین نشانه های ظهور، نه تنها مایه دلسردی و سستی مؤمنان نمی گردد که چراغ امید را در دل آنان روشن نگه می دارد و آنان را در به عهده گرفتن نقشهای اساسی دلگرم می کند.

2. آگاه شدن مخالفان

تشریح نشانه های ظهور، به همان نسبت که برای مؤمنان و دوستان آن حضرت رهگشاست و موجب می گردد که آنان با درک و بینش صحیح از زمان، خویش را برای پیوستن به جبهه حق و کمک و یاری امام (علیه السلام) آماده سازند، برای غیر مسلمانان و دشمنان حضرت مهدی (علیه السلام) نیز می تواند، هشدار باشد تا بهنگام، خود را برای مخالفت و موضع گیری در برابر آن حضرت مهیا سازند و به تهیه ساز و برگ جنگی و اقدامات پیشگیرانه بپردازند؟ بویژه آن که وقتی دسته ای از این نشانه ها در زمان واحدی و در نزدیکی ظهور واقع شود، چه بسا اسباب آن شود که دشمنان از واقع امر مطلع شوند و به سرعت اقدامات لازم را برای رو در رویی با وی به عمل آورند و مشکلات جدی بر سر راه انقلاب امام (علیه السلام) به وجود آورند؟ بنابراین، بیان نشانه های ظهور، چه بسا به زیان قیام امام (علیه السلام) و یاران وی تمام شود! در پاسخ به این اشکال چند نکته را یادآور می شویم:

الف. مخالفان از دو حال خارج نیستند:

1. گروهی اصلاً منکر وجود مهدی (عج) و مسأله ظهورند و به هیچ یک از این نشانه ها، اعتقادی ندارند، مانند

کافران، مشرکان و....

2. گروهی، ظهور مصلح کلی را در آخر الزمان، قبول دارند، و لی این که آن منجی، حضرت مهدی (علیه السلام) باشد، با ویژگیها و نشانه هایی که ما معتقدیم، قبول ندارند. مانند مسیحیان و یهودیان و... روشن است که هر دو گروه، اصل ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) و نشانه هایی را که ما برای نشان دادن نزدیکی ظهور معتقدیم، قبول ندارند و همه را از اساس منکرند، بنابراین معنی ندارد که آنها مترصد باشند که به محض تحقق نشانه ها، آماده مخالفت و کارشکنی شوند.
- ب. بر فرض که دشمنان، حضرت مهدی (علیه السلام) نشانه های ظهور را هم بشناسند و بدانند، باز هم نمی توانند جلوی حرکت او را بگیرند، زیرا مسأله ظهور امری اتوماتیکی نیست که تا آن نشانه ها آشکار شد، بدون فاصله محقق شود و در نتیجه آنها بتوانند ابراز مخالفت و کارشکنی بکنند. بلکه ظهور به اراده خداوند است هر گاه زمینه را مهیا دید، به آن حضرت اذن ظهور می دهد.
- ج. نکته مهم تر این که، به موجب روایات، ظهور حضرت مهدی (عج) در شرایطی صورت می گیرد که به اراده خداوند، حيله گری و توطئه دشمنان، آشکار و خنثی می گردد و دشمنان آن حضرت از رویارویی با وی ناتوان می شوند و هر کاری بکنند نمی توانند به هدفهای شوم خویش دست یابند. از این روی، اگر همه را به درستی بشناسند، باز هم نمی توانند از نشانه ها سوء استفاده بکنند و...
- د. خداوندی که ظهور حضرت مهدی (علیه السلام) را در آخرالزمان و در شرایطی که دنیا در آتش ظلم و تباهی می سوزد، مقرر داشته، خود ضامن فراهم شدن شرایط و خنثی کردن توطئه دشمنان و محافظت از آن حضرت است. انقلاب حضرت مهدی، انقلاب عادی نیست، بلکه انقلابی است که به اراده خداوند تحقق می یابد و خداوند، بهترین پشتیبان و نگهدارنده آن است.
- ه. از این نکته نیز نباید غافل بود که عقاید انحرافی و باطل و دید مادی مخالفان و دشمنان حضرت مهدی (عج)، سبب می شود که برای همه این مسائل توجیهات مادی داشته باشند و از واقعیتها و حقایق، هیچ گاه آگاه نشوند:

«وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَغْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ.» (166)

پی نوشت ها :

1. (عهد عتیق)، مزامیر مزمور ، مزمور 96؛ (عهد جدید)، انجیل متی، باب 24.
2. (بحارالأنوار)، محمد باقر مجلسی، ج 212/52، مؤسسة الوفاء، بیروت؛ (بقية الله)، جمعی از نویسندگان 169/، نشر آفاق.
3. (کتاب الغيبة)، محمد بن ابراهیم نعمانی 251/، مکتبة الصدوق، تهران.
4. (همان مدرک) 255/.
5. (سنن)، ابو داود، سلیمان بن الأشعث السجستانی ج 4/109 حدیث 4292، دار احیاء السنة النبویة، بیروت.
6. (همان مدرک).
7. (بحارالأنوار)، ج 52/.
8. (تاریخ الغيبة الکبری)، سید محمد صدر، ج 2/472، مکتبة الإمام امیرالمؤمنین (علیه السلام)، اصفهان.
9. (همان مدرک).

10. (همان مدرک).
11. (همان مدرک).
12. (همان مدرک) 474/.
13. (همان مدرک).
14. (همان مدرک) 459/.
15. كتاب الغيبة (247/، 283.
16. (بحار الأنوار)، ج 210/5، 211.
17. (اصول کافی)، محمد بن يعقوب كليني، ج 1/536، دارالتعارف للمطبوعات، بيروت.
18. سورة (اسراء)، آيه 17/.
19. (اصول کافی)، ج 1/537.
20. (همان مدرک) 536/.
21. (دراسات في ولاية الفقيه)، حسين علي منتظري، 1/243.
22. (تحف العقول)، ابن شعبه حراني، 229/، مؤسسه اعلمی، بيروت.
23. (بحار الأنوار)، ج 52/235.
24. نام شهری است در هند و در نزدیکی غزنه [غزنه اکنون در افغانستان واقع است] که مردمان آن از دیر باز مسلمان بوده اند. ر . ک (مراصد الاطلاع)، ج 3/1105.
25. جزیره کاوان، یا جزیره بنی کاوان، جزیره بزرگی بوده در خلیج فارس، بین عمان و بحرین که دارای روستاها و کشتزارهایی بوده و اکنون مخروبه است. ر . ک: (مراصد الاطلاع)، ج 1/333.
26. (آبر) یکی از روستاهای سجستان است. ر.ک: (مراصد الاطلاع)، ج 1/.
27. (فرهنگ معین)، محمد معین، ج 5/445. امیرکبیر، تهران.
28. (همان مدرک) ج 6/2313.
29. جیلان، همان گیلان است که نام سرزمین وسیعی از کرانه های بحر خزر است که شامل شهرهای زیادی از منطقه طبرستان می شود. ر.ک: (مراصد الإطلاع)، ج 1/368.
30. (کنز العمال) حسام الدین هندی، ج 11/205، 206، 348، 386، مؤسسة الرسالة، بيروت؛ (سنن أبي داود)، ج 4/94، 125؛ (کمال الدین) شیخ صدوق 525/؛ (سنن ابن ماجه)، ج 2/1370؛ (کشف الغمة)، ج 3/281.
31. (بحار الأنوار)، ج 52/209.
32. (تاریخ الغيبة الكبرى)، ج 2/248.
33. (همان مدرک) 476/.
34. (سنن ابن ماجه)، ج 2/1347؛ (بحار الأنوار)، ج 52/227؛ (کنز العمال)، ج 11/205.
35. (نور مهدی)، مقاله آقای دوانی 70/؛ (دادگستر جهان) امینی 220/.
36. تاریخ الأمم والملوک)، محمد بن جریر طبری، ج 7/25؛ (الکامل فی التاریخ)، ابن اثیر، ج 6/249، دار صادر، بيروت؛ (الأعلام)، خیرالدین زرکلی، ج 4/303، دارالعلم للملایین، بيروت.
37. (الکامل فی التاریخ)، ج 7/553.
38. (منتخب الأثر)، لطف الله صافی، 458، داورى، قم.

39. (الأغانى)، ابوالفرج اصفهانی، ج 342/17، دارالكتب العلمية، بيروت.
40. (مقاتل الطالبیین) ابوالفرج اصفهانی) 164/.
41. (سنن أبی داود)، ج 106/4. 109.
42. (الجامع الصحيح)، معروف به (سنن ترمذی)، محمد بن عیسی بن سورة، تحقیق ابراهیم عطره عوض، ج 505/4، دار احیاء التراث العربی، بیروت؛ (کشف الغمة)، ج 266/3.
43. در کتاب (معجم احادیث المهدی)، از بیش از چهارصد منبع شیعه و سنی، که مجلدات آن به هزار جلد می رسد، این روایات، گرد آمده است. ر . ک: (مجموعه مقالات و گفتارها پیرامون حضرت مهدی) 203/.
44. (علامات الظهور و الجزيرة الخضراء)، سید جعفر مرتضی عاملی 79/، منتدی جبل عامل اسلامی، قسم الطباعة والنشر، قم.
45. (ارشاد)، شیخ مفید، ج 368/2، چاپ شده در مجموعه (مصنّفات شیخ مفید)، ج 368/11، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید.
46. (کتاب الغیبة)، نعمانی، 182/.
47. (کشف الغمة فی معرفة الأئمة)، علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی، ج 248/3، دارالكتب الأسلامی، بیروت.
48. (ارشاد) ج 370/2.
49. (بحار الأنوار)، ج 182/52.
50. (کتاب الغیبة)، شیخ طوسی 425/، مؤسسه معارف اسلامی، قم.
51. (بحار الأنوار)، ج 103/52.
52. (منتخب الأثر) 124/، 224، 226.
53. (همان مدرک).
54. (ارشاد)، ج 379/2.
55. (منتخب الأثر) 421 / 469؛ (بحار الأنوار)، ج 279 180/52؛ (کنز العمال)، ج 348 205/11؛ (سنن ابی داود)، ج 106/4. 109.
56. (ارشاد)، ج 368/2؛ (المسائل العشر)، چاپ شده در (مصنّفات شیخ مفید) ج 122/3، کنگره هزاره مفید.
57. (بحار الأنوار)، ج 180. 279/52.
58. (البرهان فی علامات مهدی آخر الزمان)، علاءالدین هندی 120 / 183، مطبعة خیام، قم؛ (الصواعق المحرّقة)، احمد بن حجر هیثمی مکی 161 / 167، محمّديه، قم.
59. (بحار الأنوار)، ج 260 256/52؛ (کمال الدین) شیخ صدوق 280 / 289.
60. (کتاب الغیبة)، نعمانی 282/.
61. (بحار الأنوار)، ج 249/52.
62. سورة (انعام)، آیه 2/.
63. (وافی)، ج 444/2؛ (بحار الأنوار)، ج 249/52.
64. (علامات الظهور والجزيرة الخضراء) سید جعفر مرتضی عاملی 57 / 69.
65. (بحار الأنوار)، ج 217/52.
66. (کتاب الغیبة)، نعمانی 282/.

67. (جامع الرواة)، محمد بن علی اربلی، ج 338/1، دار الأضواء، بیروت.
68. (بحار الأنوار)، ج. 233/52.
69. (ارشاد)، ج. 370/2.
70. (بحار الأنوار)، ج. 235/52.
71. (کتاب الغیبة)، شیخ طوسی، 440/.
72. (ارشاد)، ج. 375/2.
73. (بحار الأنوار)، ج. 248/52.
74. (همان مدرک)، 215/، 216.
75. (کمال الدین) 651/، (کنز العمال) ج 14/272 ح 3869.
- در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم:
- (السفیانی من المحتوم و خروجه من اول خروجه الی آخره خمسة عشرة شهراً سنة اشهر یقاتل فیها، فاذا ملک الکور الخمس، ملک تسعة اشهر ولم یزد علیها یوماً) بحار الأنوار ج 248/52.
- خروج سفیانی از نشانه های حتمی است. مدت خروج وی، از ابتدای خرج تا آخر، پانزده ماه به درازا می کشد. شش ماه از آن را می جنگد تا به بر شهرهای پنج گانه مسلط گردد و نه ماه بدون یک روز اضافه حکومت می کند. براساس این روایت، جمع بین پانزده ماه، نه ماه و شش ماه که در روایات آمده به این است که بگوییم فاصله خروج سفیانی تا ظهور، 15 ماه است، ولی با توجه به این که شش ماه آن را صرف مبارزه می کند تا به حکومت می رسد، مدت حکومت و تسلط وی نه ماه خواهد بود.
76. شهید مطهری احتمال داده است که منظور، وقوع انقلاب اسلامی و هجرت امام خمینی از پاریس به ایران است. ر.ک: (پیرامون جمهوری اسلامی) 86/.
77. (تاریخ غیبت کبری) 199/.
78. (قنسرین) نام شهری بوده در نزدیکی حلب که در سال 351 ه.ق. در زمان استیلای رومیان بر آن شهر، ویران شد و مردمان آن از ترس، کوچ کردند و از شهر جز کاروان سربازی باقی نماند. ر.ک: (مراصد الإطلاع)، ج. 3/1126.
79. (کمال الدین) 651/؛ (بحار الانوار)، ج. 215/52.
80. (همان مدرک).
81. (کنز العمال)، ج 14/272؛ (تاریخ غیبت کبری) 518/، 520.
82. (منتخب الأثر) 459/.
83. (جامع الرواة)، ج 2/156، (اختیار معرفة الرجال)، طوسی، تحقیق حسن مصطفوی 545/، 546.
84. (بحار الأنوار)، ج 205/52؛ (منتخب الأثر) 457/.
85. (کتاب الغیبة)، شیخ طوسی 442/؛ (اعلام الوری)، فضل بن حسن طبرسی، تحقیق علی اکبر غفاری 426/، دارالمعرفة، بیروت.
86. (بحار الأنوار)، ج. 206/52.
87. (همان مدرک) 182/.
88. (همان مدرک) 182/.
89. (همان مدرک) 210/، 217.

90. (همان مدرک) 230/232؛ (غیبت نعمانی) 255/259؛ (تاریخ الغیبة الكبرى) 517/525.

91. (تاریخ الغیبة الكبرى) 517/525. (دادگستر جهان) ابراهیم امینی 222/.

92. (بحار الأنوار)، ج. 250/52.

93. علی بن ابی حمزه بطائنی، از واقفیه است و خلیل بن راشد و حسن بن علی بن بسار، ناشناخته اند ر.ک: (جامع الرواة)، ج. 2/156؛ (رجال کشی) 565/.

94. (بحار الأنوار)، ج. 251/52.

95. (لسان العرب)، ابن منظور، 67/9، نشر ادب الحوزه، قم.

96. (مراصد الإطلاع)، ج. 1/239؛ (وافی)، ج. 2/442؛ (مسایل العشرة) چاپ شده در مجموع (مصنّفات شیخ مفید)، ج. 3/122؛ (غیبت نعمانی) 252/.

97. (منتخب الأثر) 459/؛ (کتاب الغیبة)، نعمانی 252/؛ (تاریخ الغیبة الكبرى) 499/502.

98. (همان مدرک).

99. سوره (سبأ)، آیه 51/.

100. (ینابیع المودة)، سلیمان بن ابراهیم قندوزی 427/، بصیرتی، قم.

101. (تاریخ غیبت کبری) 521/.

102. (منتخب الأثر) 442/، 445؛ (وافی) ج. 2/443.

103. (تاریخ غیبت کبری) 525/.

104. (کتاب الغیبة)، نعمانی 252/.

105. (همان مدرک).

106. (تاریخ الغیبة الكبرى) 525/.

107. سوره (کهف) آیه 74/.

108. (منتخب الأثر) 459/.

109. (تاریخ الغیبة الكبرى) 511/.

110. (الارشاد)، ج. 2/374؛ (اعلام الوری) 427/.

111. (بحار الأنوار)، ج. 131/47، 132.

بعد از کشته شدن ولید بن یزید بن عبدالملک و رو به زوال و ضعف نهادن حکومت بنی امیه، عده ای از بنی هاشم و بنی عباس از جمله منصور و سقّاح از بنی عباس و عبدالله محض و پسرانش محمد و ابراهیم از بنی عباس، در منطقه (ابواء) در نزدیکی مدینه جمع شدند و محمد بن عبدالله (نفس زکیه) را به خلافت برگزیدند و با او بیعت کردند. امام صادق (علیه السلام) پس از آن که در جریان کارشان قرار گرفت به آنان فرمود: (این کار را نکنید؛ چه آن که اگر بیعت شما با محمد (نفس زکیه) به تصور آن است که او همان مهدی موعود (عج) است، این گمان خطاست و او مهدی موعود نیست و این زمان نیز، زمان خروج وی نیست و اگر بیعت شما بدان جهت است که خروج کنید و امر به معروف و نهی از منکر کنید، باز هم بیعت با محمد درست نیست؛ زیرا در حالی که عبدالله، شیخ بنی هاشم هست، چرا وی را بگذاریم و با پسرش بیعت کنیم....)

ر.ک. (مقاتل الطالبيين) 205/208. (بحار الأنوار)، ج. 46/53 187؛ ج. 47/18، 276؛ (ارشاد)، 2/192؛ (منتهی

الآمال)، 1/327.

112. (وافی)، ج. 443/2.
113. (كتاب الغيبة)، نعمانی، 257، 258، 262؛ (تاریخ مابعد الظهور) 168، 178.
114. (منتخب الأثر) 459/.
115. (كتاب الغيبة)، نعمانی 254/.
116. (كتاب الغيبة)، شیخ طوسی 453/، 454؛ (بحار الأنوار)، ج. 288/52، 290.
117. (تاریخ مابعد الظهور) 176/.
118. (كشف الغمة)، ج. 260/3؛ (وافی)، ج. 445/2، 446.
119. (كتاب الغيبة)، شیخ طوسی 435/؛ (ارشاد)، ج. 371/2؛ (كمال الدين) 651/؛ (بحار الأنوار)، ج. 52 204/.
120. (كتاب الغيبة)، شیخ طوسی 453/؛ (منتخب الأثر) 464/.
121. (سنن ترمذی)، ج. 507/4، 519؛ (سنن ابی داود)، ج. 115/4؛ (صحيح مسلم)، ج. 46/18، 81.
122. (بحار الأنوار)، ج. 193/52؛ (كمال الدين) 525/، 526؛ (كشف الغمة)، ج. 281/3؛ (المسائل العشر)، چاپ شده در مجموعه (مصنفات شیخ مفید)، 122/3.
123. (ارشاد)، ج. 371/2؛ (سنن ابی داود)، ج. 121/4.
124. (بحار الأنوار)، ج. 209/52؛ (كنز العمال)، ج. 198/14، 200.
125. (همان مدرک) 200/.
126. (همان مدرک).
127. (همان مدرک) 231/.
128. (رساله یوحنا)، باب 2، آیه 18 و 22.
129. (كتاب الغيبة)، شیخ طوسی 463/.
130. (بحار الأنوار)، ج. 205/52.
131. (همان مدرک) 197/.
132. (تاریخ غیبت کبری) 532/.
133. (ینابیع المودة) 431/؛ (بحار الأنوار)، ج. 217/52؛ (كتاب الغيبة)، شیخ طوسی 452/.
134. (همان مدرک) 452/.
135. (ینابیع الموده) 432/، 433؛ (كشف الغمة)، ج. 262/3.
136. (تاریخ غیبت کبری) 458/.
137. (كتاب الغيبة)، نعمانی 251/.
138. (همان مدرک) 271/.
139. (منتخب الأثر) 444/؛ (تاریخ مابعد الظهور) 160/.
140. (منتخب الاثر) 441/.
141. (همان مدرک)؛ (كتاب الغيبة)، نعمانی 272/.
142. (منتخب الأثر) 441/.
143. (سنن ابی داود)، ج. 107/4؛ (كنز العمال)، ج. 264/14.
144. (بحار الأنوار)، ج. 320/51.

145. (همان مدرک)، ج 256/52، 260.
146. (قیام و انقلاب مهدی) 66/، انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، قم.
147. (کنز العمال)، ج 263/14.
148. (بحار الأنوار)، ج 84/51.
149. (همان مدرک)، 243/52.
150. (همان مدرک).
151. (مجموعه مقالات و گفتارها در پیرامون حضرت مهدی 207/؛ (دولة الموطئين للمهدی) مهدی الفتلاوی 86/82. انتشارات الرسول المصطفی، قم؛ (دراسات فی ولاية الفقيه ج. 239/1
152. در روایتی از امام کاظم (علیه السلام) می خوانیم:
(رجل من اهل قم، يدعو الناس الى الحق، يجتمع معه قوم كزبر الحديد، لا تزلهم الرياح العواصف، ولا يملون من الحرب، ولا يجبنون، وعلى الله يتوكلون والعاقبة للمتقين). (بحار الأنوار) ج 216/57.
- مردی از اهالی قم قیام می کند و مردمان را به سوی حق دعوت می کند. گروهی که همچون پاره های فولاد، مقاوم هستند، گرد او جمع می شوند. آنان را بادهای سهمگین، از پای در نمی آورد و هیچ از جنگ خسته نمی شوند و نمی ترسند. بر خدا توکل کنید و عاقبت از آن متقین است.
153. (ارشاد)، ج 370/1.
154. (کتاب الغيبة)، شیخ طوسی 449/.
155. (اعلام الوری) 432/.
156. (تاریخ مابعد الظهور) 191/.
157. (جامع الرواة)، ج 547/1.
158. (بحار الأنوار)، ج 246/52، 251، 388.
159. (منتخب الأثر) 461/؛ (سنن ابن ماجه)، ج 1353/2، (صحيح مسلم)، ج 199/8؛ (کنز العمال)، ج 338/14
- 343؛ (تاریخ غیبت کبری) 526/.
160. (سوره کهف) 94/، سوره انبیاء آیه 96/.
161. (بحار الأنوار)، ج 194/52، (کتاب الغيبة)، نعمانی 252/؛ (ارشاد)، ج 371/2.
162. (دادگستر جهان) 220/.
163. (وافی)، ج 446/2.
164. (بحار الأنوار)، ج 195/52.
165. (علامات الظهور والجزيرة الخضراء) 50، 57.
166. (سوره یس)، آیه 9/.